

در نقد آیه های شبه لاسالی بیانیه سیاسی کمیته مرکزی کومله !
(قسمت اول)

ناصر بابامیری اکتبر 2021

به عنوان پیش درآمد نقل قولی از لنین

«ما تمام و کمال بر تئوری مارکس تکیه داریم : این تئوری برای نخستین بار سوسیالیسم را از پندارگرایی به علم تبدیل کرد و این علم را بر مبنای محکم مستقر ساخت و راهی را که باید به پیروی از آن این علم را به پیش برد و تمام اجزاء آن را تکمیل کرد، مشخص ساخت ... این تئوری وظیفه واقعی حزب انقلاب سوسیالیستی را توضیح داده و تاکید کرده است که وظیفه حزب برنامه پردازی برای نوسازی جامعه، موعظه خوانی برای سرمایه داران و دنباله روی از آنان درباره بهبود تدریجی وضع کارگران نیست، توطئه چینی نیست، بلکه سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریا و رهبری این مبارزه است که تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و سازمان دادن جامعه سوسیالیستی هدف نهانی آن را تشکیل می دهد.»

این سند رهبری کومله در واقع فراتر از بیانیه سیاسی در یک کنفرانس حزبی است، بلکه بیشتر پیش نویس برنامه سیاسی حزبی منشویکی است که اگر نگوییم چند دهه است، لاقلاً از چندین کنگره پیش، کمیته مرکزی کنونی کومله برای آن نقشه پردازی کرده است. بعد از گذشت چهار سال از فرار و انکار اختلافات سیاسی، بندهای مانده به آخر پلاتفرم سیاسی را به عنوان «جایگاه چپ ایران» اختصاص داده و در نتیجه گیری و بحث حزبیت نه تنها بر وجود اختلاف سیاسی صحنه میگذارد بلکه سه دیدگاه را معرفی میکند. که البته این از شگردهای شناخته شده علیزاده است تا "مدال سانتر!" را همیشه بر گردن آویزد. اما چه اهدافی پشت این تاکتیک خوابیده در ادامه بحث به آن بر خواهد گشت. بخش بیش از مضحک بیانیه اینست که جهت فریب اذهان عمومی و پیروانش، به شیوه فرمال زبان و فرم برنامه ای حزب کمونیست ایران در دهه های پیشین را بکار گرفته. این در حالیست که در همان آغاز مبنای نظری آن پیرامون «سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ» فرسنگ ها از خوانش و روح حاکم بر برنامه حکما که مبنای فکری و نظری آن متأثر از مانیفست کمونیست بود، فاصله دارد. آوردن چنین مقدمه ای و سر تیتیر «سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ» در شروع سند، تنها و تنها فیگور شناخت علمی و تاریخی پیرامون پدیده سرمایه داری بوده و بس. اما این اقدام در پی این صورت گرفته تا در بندهای بعدتر تشخیص اینکه بیانیه با تغییر مبنای نظری به سوسیال رفرمیسم و سوسیالیزم خرده بورژوازی فرو می غلطد برای خواننده عادی، دشوار باشد. خصوصاً با توجه به ترمی که در بیانیه تحت عنوان "چپ اجتماعی" و "چپ متحزب" لحاظ گردیده و فرض را بر این گذاشته در بطن شرایط عینی و واقعی کنونی که مرز بندیهای سازمان واحزاب چپ و بعضاً کمونیستی نیز با گرایشات چپ و راست بورژوازی دستخوش تغییر گردیده، تشخیص سره از ناسره در این بیانیه سیاسی برای خواننده عادی سهل نباشد و به دام این خط مشی نوین بیانیه بیافتد. توجه کنید ببینیم از منظر رهبری کومله سند چه هست و چه نیست. آنها اینگونه در معرفی سند خود می نویسند:

«این سند در پی این نیست که در بستر شرایط کنونی گزارش جامعی از رویدادها و اتفاقات زمانه را ارائه دهد... و در پی آن هم نیست که که شرایط پیچیده زمانه خود را بطور ساده انگارانه به تصویر بکشد و نسخه ای یقین گونه و آرزومندانه رهایی را از آن استخراج کند... بلکه به جای چنین رویکردی، مراد این سند آنست که در بطن شرایط عینی و واقعی کنونی دیدگاهی را برای خوانش و درک وضع کنونی به دست دهد و با چنین دیدگاهی بطور مشخص به موقعیت جامعه ایران، موقعیت جنبش چپ ایران... بپردازد و بر این اساس مهمترین وظایف را تعیین کند!»

تا جائیکه سند سیاسی در پی این نیست و در پی آن هم نیست، فی البداهه می تواند جنبه پوزتیو این بیانیه محسوب گردد. اما تدوین کنندگان، اساساً طی مقدمه و بدنبال آن تیتیر «سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ» تلاش نموده اند به زبان کمونیستها دیدگاه جدید را به خورد خواننده دهند. بکار گرفتن صرفاً زبان و فرم نوشتار برنامه کنگره های پیشین حزب که مانیفست کمونیست در آن مبنا بوده و امروز هم کماکان ارزش علمی و تاریخی دارد (البته نه نزد این تیم رهبری کومله) وسیله ای شده تا مراد اصلی سند و دیدگاه کنونی نشان بصر عت لو نرود. این نوشته قصد دارد در سطوح مختلف وجوه تشابه بیانیه سیاسی کومله با آیه های لاسال را نشان دهد هر چند بضاعت سیاسی این بیانیه بشدت در این بعد زیر سوال است. اگر پیروان لاسال بخشا از سر عدم درک مانیفست کمونیست و شناخت از جایگاه علمی و تاریخی آن، حول "برنامه گوتا" جویای وحدت حزب بودند، اما لاسال خود برغم اینکه مانیفست کمونیست را از بر بود، کوتاه فکری وی مانع عدم درک علمی و تاریخی از آناتومی اقتصاد کاپیتالیستی گشت و همین در برنامه گوتا کار دستش داد. برای نمونه در برنامه گوتا صدها عبارت توخالی نظیر "محصول کار"، "قانون آهنین مردها"، "توزیع عادلانه" و "اضمحلال نظام مزدی" ... بجای مفاهیم اقتصادی مشخص در مانیفست کمونیست نشانده بود، و تازه بخشا دستاورد خود لاسال هم نبودند، یا اگر بود به سبب سایر اقتصاددانان کلاسیک دوران خود آنرا نشانده بود. بدیهی ترین آنها مزد بود که لاسال معنایش را نمیدانست و ظاهر مزد را بجای سرشت واقعی آن اشتباه گرفته بود. حال اگر پیروان ابراهیم علیزاده نیز بخشا از سر عدم درک مانیفست کمونیست و شناخت از جایگاه علمی و تاریخی «بیانیه سیاسی کمیته مرکزی کومله!» را پذیرفته اند، اما ابراهیم علیزاده در راس کمیته رهبری کومله که مانیفست کمونیست را از بر است، نمی تواند برغم آوردن چنین مقدمه ای و بدنبال آن بندهایی با تیتیر لاسال گونه، دیدگاه کنونی را که از آندره گوندره فرانک آلمانی و سمیر امین به وام گرفته و عمدتاً دیدگاهشان پیرامون پدیده سرمایه داری ساده انگارانه، فاقد شناخت علمی و تماماً در تقابل با تبیین مانیفست کمونیست است، پنهان کند و خود را به مانیفست کمونیست آویزان نماید. این طرح بدلیل اینکه در گرماگرم اختلافات و وجود دیدگاههای کاملاً متباین از سوی کمیته رهبری کومله خصوصاً علیه جناح مقابل سرهمبندی شده، زمان خواهد برد تا جنبه های واقعاً زیانبار آن، کم و بیش هم روی جامعه، و هم روی صفوف حزب تماماً نمایان گردد و نتایجاً پیروان نسبتاً آگاه و حتی بخشی از کادر رهبری و همفکران غیره حزبی علیزاده که در این پروژه سهیم بوده اند، آنرا به دور اندازند.

چرا تیتیر سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ؟

این سند، تیتیر جدیدی برای بندی از بیانیه حزب کمونیست ایران در کنگره های پیشین تحت عنوان «سیمای کنونی جهان سرمایه داری» برگزیده تحت عنوان «سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ». اینهم البته از ارزش و جایگاه این سند هنوز کم نکرده تا جائیکه مبانی نظری و روح حاکم بر سند را تماماً دست کاری نکرده. مراجعه به شناخت و تبیین برنامه حزب کمونیست ایران و مصوبه کنگره هایش نه تنها حق مسلم رهبری کنونی کومله، بلکه حق همه احاد جامعه نیز هست. و دقیقاً این اسناد به همین منظور هم در دسترس عموم قرار گرفته اند تا بخش وسیعی از کارگران و فرودستان جامعه را به زیر پرچم خود جلب و نهایتاً برای حرکت نهائی بسوی سوسیالیسم از طریق انقلاب کارگری به کف آورد. پس مراجعه رهبری کومله هم به این سند تا جائیکه در پی اهداف دیگری آنرا بکار نبسته ایرادی در آن نیست. اما وقتی ده ها پراگراف آنرا فاکتور میگیرد و دیدگاه جدیدی بر آن ناظر میگردد که هدفی متباین با برنامه حزب کمونیست ایران و کومله را تعقیب میکند این دیگر تحریف تاریخ یک جنبش معین است و مصادره کردن اسناد حزبست و مجاز نیست.

بخشی از بیانیه سیاسی حزب کمونیست ایران مصوبه کنگره های پیشین با چنین تبیین و شناختی به سیمای جهان سرمایه داری می پردازد:

«خصلت جهانی نظام سرمایه داری به جنبش عظیم طبقه کارگر برای رهایی، ناگزیر خصلت جهانی می بخشد. مبارزه پرولتاریا علیه سرمایه داری مبارزه ای بین المللی است. اما طبقه کارگر هر کشور باید در وهله اول کار را با بورژوازی کشور خود یکسره کند. ما خود را بخشی از جنبش طبقه کارگر ایران و به این اعتبار یکی از گردان های ارتش جهانی طبقه کارگر میدانیم، و برای همان هدفی مبارزه میکنیم که کمونیستهای سراسر جهان پیشروی خود قرار داده اند. این هدف که بوسیله خصوصیات بینادی جامعه سرمایه داری و روند تکوین و توسعه آن معین گشته است، برچیدن نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با سوسیالیسم است. نظام سرمایه داری متشأ و عامل بقای تمام مشقات و محرومیت های مادی و معنوی و موقعیت نا امن و نابسامان کارگران و توده های زحمتکش و تهی دست در سراسر جهان است. این نظام مسبب فقر و فلاکت و قحطی، بیکاری، بیخانمانی و جنگ، تبعیضات اجتماعی و بی حقوقی سیاسی، تبعیض نژادی، ستم ملی و ستم کشی زن، جهل، فحشا و اعتیاد و کلیه مصائب گریبانگیر توده ها است. خصوصیت اصلی این نظام کالا شدن نیروی کار و استثمار کار مزدی است. در این نظام بخش اعظم و عمده وسایل تولید و مبادله در مالکیت خصوصی و یا در تحت اختیار طبقه ایست که اقلیتی ناچیز را در جامعه در بر میگیرد و برای کسب سود هر چه بیشتر، اکثریت عظیم جامعه را که عمدتاً از پرولترها و نیمه پرولترهائی تشکیل میشود که برای ادامه حیات دائماً یا مینتالاً ناچار از فروش نیروی کار خویش هستند، استثمار میکند. در این نظام هر قدر کارگران بیشتر و شدیدتر کار میکنند و به ثروت اجتماعی می افزایند، سرمایه قدرت اجتماعی بیشتری میابد؛ هر چه سرمایه قدرتمندتر میشود، توده های وسیع کارگر و زحمتکش به نابسامانی و محرومیت های اجتماعی عمیقتری دچار می گردند. رقابت و هرج و مرج تولید اجزای لایتنجای تولید سرمایه داری هستند و دقیقاً از درون و مجرای این هرج و مرج تولید است که قوانین کور اقتصادی جامعه سرمایه داری، خود را اعمال میکنند و نتایج و عواقب فلاکتبار خود را ببار می آورند. همراه با انباشت و تمرکز ناگزیر و روز افزون سرمایه، از یکسو استثمار توده های کارگر شدت می یابد و از سوی دیگر اقشار هر چه وسیعتری از تولید کنندگان خرد به ورشکستگی کشیده شده و به صفوف طبقه کارگر رانده می شوند و یا در شرایط فلاکتباری به سرمایه وابسته میگردند. همچنین بحرانهای اقتصادی ادواری و مکرر سرمایه داری که نتیجه اجتناب ناپذیر تضاد ذاتی این نظام یعنی تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و خصلت خصوصی مالکیت بر وسایل تولید است، هر بار بمراتب به ابعاد مشقات توده ها می افزاید و شکاف میان کار و سرمایه را عمق و گسترش بیشتری می بخشد»

جا دارد این تبیین را با نمونه طراز اول لاسالی_ برنشتاینی ابراهیم علیزاده در بیانیه سیاسی کنونی مقایسه کنید تا روشن گردد، تفاوتها از کجا تا به کجاست.

«از آنجایی که طی کردن مسیر تاریخی زوال نظام سرمایه داری و به طبع آن محدود شدن ظرفیتهای این نظام در تامین نیازمندیهای انسان مداوماً وضعیت بحرانی را می آفریند، دیگر نمی توان انسان عصر کنونی را به تسلیم و رضا واداشت. تنها در شرایطی می توان استثمارشدگان مناسبات کنونی را از اعتراض بر حذر داشت که نیازمندیهایشان تامین شود و زندگی شان از شکوفایی و توسعه مستمر باز نایستد. امری که در مناسبات نظام سرمایه داری قابل تحقق نیست. این بدان معنا نیست که نظام موجود تمام ظرفیت ها و استعداد های خود را برای از سر گذراندن و مهار کردن مشکلات و بحرانها از دست داده است و از تامین تمام نیازمندی های انسانهای این عصر کاملاً بازمانده است. این نظام کماکان از ظرفیت ها و استعداد های فراوانی برخوردار است که با اتکا به آنها می تواند بحرانهای خود را از سر بگذراند، آنها را مهار کند و یا تخفیف دهد، در عین حال بخشی از نیازمندیهای بشریت را نیز تامین نماید. چنین وضعیتی هیچ منافاتی با این واقعیت ندارد که نظام سرمایه داری در عین حال و موازی با برخورداری از این ظرفیتها و استعدادها، پروسه زوال خود را نیز طی می کند و در دل همین مناسبات نیز پروسه یک نظم اجتماعی متفاوت می تواند شکل بگیرد. همزیستی و در عین حال جدال این دو پروسه (مرگ کهن و زایش نو) دوره گذاری است که بحرانهای متعدد و انباشت بیشتر مصائب را به دنبال خواهد داشت.»

«شناخت از منطق نظام سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ و درک موقعیت عینی آن در هر دوره ای و از این رو شناخت از دشواریهای راه رهایی، نه تنها به معنی گسست در طی کردن این راه نیست، بلکه عیناً به معنی عملی مسئولانه، خردگرایانه و انقلابی برای کار جدی و نتیجه بخش در فرایند یک پروسه تاریخی است؛ پروسه ای گذار واقعی از مناسبات نظام سرمایه داری. بر اساس چنین منطقی است که در عصر کنونی چند روند موازی، اما در عین حال متناقض با هم، مشاهده می شوند که در آن از یک سو نظام جاری پروسه زوال خود را در زمینه هایی طی می کند و در زمینه های دیگری به رشد و توسعه خود ادامه می

دهد. در دل همین شرایط هم است که تلاشی عملی برای ساختن یک نظام اجتماعی دیگر پیوسته در جریان است که اگر چه ماهیت و دورنمای آن هنوز روشن نیست، اما حاکی از حرکتی در تضاد با ماهیت وضع کنونی است.» (خط تاکیدها از من است)

این بخش سند زیر «سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ» هر چند آسمان و ریسمان زیاد کرده اما بسیار عامدانه از امکان امحای نظام سرمایه داری پرهیز میکند و تلاش نموده زوال آنرا خصوصا در دل همین شرایط برای خواننده غیرممکن جلوه دهد. به همین اعتبار سند کومله خود را با نتیجه گیری های آموزه های سوسیالیسم علمی، ضرورت تاریخی تحول سوسیالیستی که شالوده آن بر 1. تضاد رشد یابنده اقتصاد کاپیتالیستی که آنرا بسوی فرو پاشی اجتناب ناپذیر سوق می دهد، 2. اجتماعی شدن شتابان پروسه تولید 3. سازمانیابی فزاینده و آگاهی طبقاتی در حال رشد پرولتاریا که نقش موثر و فعالی در تحول و برپائی سوسیالیسم دارد، استوار میباشد، تماما بیگانه می بیند. همه این آموزه های علمی سوسیالیسم که بر سه نتیجه گیری از انشکاف سرمایه مبتنی است را به وجود بحران در مناسبات سرمایه داری تخفیف میدهد. و از همین منظر می نویسد: این بدان معنا نیست که نظام موجود تمام ظرفیت ها و استعداد های خود را برای از سر گذراندن و مهار کردن مشکلات و بحرانها از دست داده است و از تامین تمام نیازمندی های انسانهای این عصر کاملا بازمانده است. و از آن به این نتیجه دلبخواهانه می رسد که «در دل همین شرایط هم است که تلاشی عملی برای ساختن یک نظام اجتماعی دیگر پیوسته در جریان است که اگر چه ماهیت و دورنمای آن هنوز روشن نیست!» علنا سند کمیته مرکزی کومله مبانی اصلی کمونیسم را به کنار گذاشته و به همین اعتبار امکان تحقق سوسیالیسم نزد آنها در پرده ای از ابهام قرار دارد و هنوز ماهیت و دورنمایش روشن نیست. "اگر همه تجدید نظر طلبی بیانیه کومله را بشود در این تز خلاصه کرد که توسعه کاپیتالیسم بسیار تدریجی تر از آنچه تاکنون گمان می شد به پیش می رود، معنای عملی آن صرفا چیزی جز این نخواهد شد که تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا فعلا باید به تعویق بیافتد، و نهایتا از اینجا می شود نتیجه گرفت که مبارزه را می توان با سرعت ملایم تری به پیش برد! اما چنین کاری غیرممکن و یک نوع عوامفریبیست. چون آنچه را که بیانیه سیاسی کومله و خطی مشی نوین به زیر سوال می برد نه سرعت توسعه جامعه کاپیتالیستی، بلکه خود پروسه انکشاف جامعه کاپیتالیستی و نتیجتا امکان گذار به سوسیالیسم است نه چیزی دیگری!"

«تقسیم کار جهانی» از کدامین منظر!

بیجهت نیست بیانیه سیاسی رهبری کومله بگونه ای از منطق مناسبات سرمایه داری حرف می زند، انگار بشریت در زمان تنظیم بیانیه سیاسی کومله، تقسیم کار نظامهای پیشا سرمایه داری را پشت سر نهاده، و تازه وارد دوره پیدایش سرمایه داری و انباشت اولیه گشته! به همین اعتبار تمام زور خود را زده اند تا روح حاکم بر مانیفست را در کالبد تحلیل و خوانش امروزشان بدمند. شاید جامعه هم ایندرجه از شناخت و دانش بیانیه پیرامون منطق سرمایه داری را مرهون مبانی نظری تدوین کنندگان سند باشد!

اینبار باید دید، سند برای اینکه پیرامون منطق نظام سرمایه داری قلمفرسایی کند، چرا «تقسیم کار» را سر تیتتر یکی از بندهای بیانیه کرده است. در حالیکه لااقل علیزاده در تیم خود در این حد به متد مارکس آشناست، مارکس وقتی درباره تقسیم کار حرف می زند میگوید بعد از تقسیم کار یک قشر معین بمثابه طبقه ای، صاحب ابزار تولید شدند و اقلشاری هم فاقد آن. اما فراموش نگردد، مارکس درون این تقسیم کار تقابل و تضاد را می بیند و برجسته میکند. مارکس از کمون اولیه سخن میگوید. زمانیکه همه انسانها برابر بوده اند و نابرابری و تقسیم کاری در میان نبود. اما بقول مارکس بعد از کمون اولیه یعنی زمانیکه خانواده بوجود میآید، اولین تقسیم کار شکل میگیرد. اتفاقی نیست بیانیه کومله چنین جایگاهی در تبیین خود در بررسی منطق سرمایه داری بمثابه مرحله ای از تاریخ قائل نیست. بلکه جایگاه تقسیم کار را در شناخت از سرمایه داری و انکشاف آن، بجای تضاد طبقاتی برجسته میکند. این در حالیتی که علیزاده اگر از مطالعات تاریخی هر چیزی را به فراموشی سپرده باشد اینرا خصوصا در این اثنا بخاطر دارد: «تقسیم کار نقطه آغازین تنوری رشد اقتصادی آدم اسمیت است!». پیرامون تقسیم کار از آدم اسمیت پدر علوم اقتصاد کلاسیک بورژوازی تا امیل دورکیم، فردریک تیلور، فورد و سایر نظریه پردازان، اقتصاددانان و جامعه شناسان بورژوازی کم قلمفرسایی نکرده اند، اما مارکس از منظر دیالکتیک تاریخی و علم کمونیسم تماما متمایز از آنها آناتوم اقتصاد سیاسی را در آثار شگرف خود بسیار داهیهانه ضمن تشریح و نقد ریشه ای آن به راه حل امحای این نظام نیز پرداخته است. هرچند علیزاده تبیینی که از تقسیم کار ارائه میدهد مبانی نظری و فکری آنرا از آدم اسمیت گرفته اما نظر تقسیم کار امیل دورکیم را که سیر روند تکامل سرمایه داری در آن شکل بروز شده تری را داراست آنرا مرجع قرار میدهد و به استنتاجات ایشان اویزان میگردد. به این اعتبار در مورد منطق سرمایه داری و بحران های این نظام نیز به نتایجی مشابه امیل می رسد. علیزاده به سیاق آدم اسمیت و دورکیم میخواهد تقابل و تضاد کار و سرمایه و وجود بحرانهای مناسبات سرمایه داری را نتیجه بلافصل تقسیم کار جلوه دهد.

حال بخوانید از بیانیه کومله: «مشهود است که در نظام اقتصادی سرمایه داری افراد نقش معینی در ساختار تولید دارند و بر اساس این نقش نهایتا طبقات اجتماعی تمایز یافته اما به هم پیوسته شکل می گیرند که کارکردهای لازم را برای حفظ نظم کنونی را دارا می باشند. طبق منطق مناسبات سرمایه داری، این طبقات در فرایند تولید کالا و سوخت و ساز فعالیتهای مرتبط به این فرایند هویت و منافع مشترک پیدا می کنند که آنها را به رفتار مشترک جهت حفظ این منافع سوق می دهد. وجه دیگر منطق نظم اقتصاد سرمایه داری تخصص یافتگی نقشها و مبادله این تخصص با کالاهای مورد نیاز فرد دارای تخصص است. این افراد که در ساختار تولید و در یک تقسیم کار معین دور هم جمع می آیند تا کالایی را تولید کنند، اغلب دارای نقش و مسئولیت

تخصصی معیینی در فرایند تولید می باشند. به این ترتیب، تقسیم کار و تخصص بخشی لاینفک از نظم اقتصاد سرمایه‌داری را تشکیل می دهند که همسو با رشد و توسعه آن برجستگی بیشتری پیدا کرده‌اند.»

به این چکیده نظر اسمیت در باره تقسیم کار توجه کنید تا بیشتر عمق انحراف بیانیه سیاسی کومله را متوجه شوید:

«اسمیت با تاکید بر اهمیت تقسیم کار (تخصصی‌شدن مشاغل) و قانون انباشت سرمایه به عنوان عوامل اولیه کمک‌کننده به پیشرفت اقتصادی سرمایه‌داری، تئوری اقتصادی خود را شکل داده است. او اعتقاد داشت «تقسیم کار» موجب افزایش مهارت‌ها و بهره‌وری افراد می‌شود و باعث می‌شود تا افراد بتوانند تولید بیشتری داشته باشند و سپس آنان را مبادله کنند. برای مبادله نیز لازم است که بازارها توسعه یابند تا افراد بتوانند مازاد تولید خود را بفروشند.»

در حالیکه از منظر کمونیستها اساسا پیدایش طبقه نو ظهور و رشد و متشکل گشتن پرولتاریا، رشد فزاینده تضادها و رشد و توسعه فزاینده تولید اجتماعی است، منجر به انکشاف سرمایه داری میگردد که تقسیم کار سرمایه داری آنرا ساختارمند کرده است.

باز در ادامه بیانیه کومله میخوانید :

«البته تقسیم کار و تخصص تنها به حوزه اقتصاد محدود نمی شوند، بلکه به تمام حوزه‌های دیگر جامعه تسری یافته‌اند. در نظم اجتماعی کنونی هر یک از سازمانها و نهادهای سیاسی، فرهنگی، دینی و انواع موسسات و نهادهای دیگر، هر کدام نقش معینی را در چرخه مداوم در حال گردش این نظم ایفا می کنند و در حفظ آن سهیم هستند. به عنوان مثال سازمانهای سیاسی با تخصص خاصی جایگاه حاکمیت سیاسی و موقعیت دولت را محفوظ می دارند و به آن مشروعیت ایدئولوژیک می دهند. نهادهای فرهنگی با خبرگی خاصی فرهنگ رایج را بازتولید می کنند و به آن سرشت «ابدی و مقدس» می بخشند. نهادهای دینی نیز نقش تولید و بازتولید تخیلات و خرافات را ایفا می کنند و به حاکمیت دولتی و مناسبات اقتصادی و فرهنگی مشروعیت «آسمانی» می دهند. به این ترتیب، هر یک از این عرصه‌ها، ضمن تخصصی و متمایز بودن نقشهایشان، به همدیگر وصل و وابسته‌اند و طبق یک تقسیم کار پیشرفته در سطوح بالا و تنگاتنگ با هم نظم موجود را حفظ می کنند. منظور این نیست که تمام افراد، طبقات، احزاب و نهادهای اجتماعی این نقش را طبق خواست و انتخاب خود، و یا طبق یک نقشه از قبل ریخته‌شده و عامه‌فهم ایفا می کنند و اگر بخواهند می توانند از موقعیت خود خارج شوند. غالبا نظم موجود این نقش‌ها را اجتناب ناپذیر می کند و تغییر در آن مستلزم به هم ریختگی کل نظم موجود است...»

کوتاه فکری اقتصادی مبتذل در این بیانیه بیش از اینکه به استادشان لاسال شباهت داشته باشد با پست مدرنهای امروزی هم مخرج است. اما ببینید چگونه یک نمونه طراز اول دیگر لاسالی و برنشتاینی، مبنای فکری میشود تا سوسیالیسم را به ابتذال بکشاند. بیانیه با انتقال مفهوم کاپیتالیست از حوزه تولیدی به روابط مالکیتی، و با سخن گفتن از "افراد منفرد" بجای شرکتهای عملا مسئله کاپیتالیسم را از حوزه تولید به روابط مالکیتی تبدیل میکند. عبارتی دیگر رابطه کار-سرمایه را به رابطه غنی و فقیر تغییر میدهد. در حالیکه در برنامه حکا به هیچ وجه جایی سراغ ندارید، این تصویر مکانیکی را ارائه داده باشد که مناسبات حاکم بر جامعه رابطه ای یک به یک با سازمان کار – تکنیک کار و یا چگونگی سازماندهی نیروی کار – دارد!

در بیانیه سیاسی باز میخوانید:

«امروز دیگر مفهوم "دولتهای دست‌نشانده" در حافظه جامعه جهانی مفهومی بیگانه نیست، زیرا تغییر دستگاه حاکمیت سیاسی در کشورهای پیرامون از طرف قدرتهای جهانی به روشی معمول تبدیل شده است که هر از گاهی فجایع ناشی از آن را مشاهده می کنیم. این نظم و تقسیم کار جهانی و تبعات آن همواره اعتراضات توده‌ای را در پی داشته است، اعتراضاتی که اغلب در خیزشهای مردمی علیه حاکمان سیاسی در کشورهای پیرامون خود را نشان داده است. اما این اعتراضات نه از لحاظ کیفیت و نه از لحاظ کمیت در سطحی نبوده‌اند که به چالشی جدی برای نظم تقسیم کار جهانی تبدیل شوند. خیزشهای توده‌ای معروف به "بهار عربی" نمونه بارز چنین اعتراضاتی بود. کشورهایی که دستخوش این اعتراضات بودند بدون استثنا نقش معینی در نظم تقسیم کار جهانی ایفا می کنند که طبق آن محصولات طبیعی خود را به بازار جهانی عرضه می کنند و با درآمد حاصل از فروش آن، از پایه‌ای ترین کالاهای مصرفی گرفته تا پیشرفته ترین لوازم نظامی را از کشورهای پیشرفته وارد می کنند، بدون اینکه این مبادله و ساز و کار بطور گسترده منجر به توسعه اقتصادی و پیشرفت اقتصاد تولیدی آنها در سطح کلان شود. به عبارتی، اقتصاد تولیدی آنها عمدتاً به استخراج کالاهای طبیعی محدود می شود که البته حتی این عرصه از تولید هم به تکنولوژی کشورهای پیشرفته وابسته است.»

بیانیه وقتی به جایی می رسد که مبحث طویل تقسیم کار، باید برایش کاربرد عملی داشته باشد فراموش میکند در سند سیاسی، جایگاهی برای تضاد طبقاتی در برابر تقسیم کار جهت انکشاف سرمایه داری قائل نبوده، اما وقتی نوبت به تغییر نظم و تقسیم کار جهانی می رسد، جالب است یکهو به فکر اعتراض طبقات ناراضی از وضع موجود می افتد که اغلب در خیزشهای مردمی علیه حاکمان سیاسی در "کشورهای پیرامونی" خود را نشان داده اند. بدنبال این دوگانگی تازه یک تناقض بزرگتر را هم با خود حمل میکند و گله مندانه می گوید این اعتراضات نه از لحاظ کیفیت و نه از لحاظ کمیت در سطحی نبوده اند که به چالشی جدی برای نظم تقسیم کار جهانی تبدیل شوند. اما پشت بند آن مشخص می کند که نقش مبارزه طبقات در انکشاف سرمایه داری تا اطلاع ثانویه، فرعی است و نمی تواند منشاء اثر باشد، چونکه از پایه ای ترین کالاهای مصرفی گرفته تا پیشرفته ترین... بدون اینکه این مبادله و ساز و کار بطور گسترده منجر به توسعه اقتصادی و پیشرفت اقتصاد تولیدی در این کشورها گردد و به سطح کلان برسد، امکان آن نیست جایگاه واقعی خود در تقسیم کار جهانی را بیابد. پس مبارزه طبقاتی در این کشورهای پیرامونی کمیتاً و کیفیتاً به درجه ای نرسیده و چون هنوز ساز و کار مبادله در آن فراهم نیست و عدم توسعه این درجه از وابستگی به کشورهای پیشرفته در آن حاکم است و ناتوان از تغییر در نظم تقسیم کار جهانی است، راه بجایی نمی برد. تنها مراد

سند زمانی حاصل خواهد شد که این ساز و کار را برای تقسیم کار و مبادله در سطح بین المللی مهیا نمود. این نتیجه عملی در افشانی بیانیه است.

باز در ادامه سند میخوانید:

«در این میان کشورهای که از یک سو دارای ظرفیت و استعداد تولید کالاها و پیشرفته و تکنولوژی لازم برای تولید این کالاها نیستند، و از طرف دیگر منابع طبیعی امکان بقا را به آنها می دهد، همواره در موقعیت وابستگی بیشتری به کشورهای تولید کننده و صادر کننده فناوری های پیشرفته قرار دارند. در عصر کنونی چنین مناسباتی به نیاز مبرم نظم بین المللی تبدیل شده است، لذا به دشواری می توان از یوغ آن رها شد. مناسباتی که عملاً مضمون مفاهیمی همچون «استقلال ملی» و «خودکفایی اقتصادی» را تغییر داده است. به بیان دیگر، برای هیچ کشوری، بخصوص کشورهای حاشیه ای، دیگر مقدور نیست، حتی اگر هم بخواهند، در چهارچوب نظم موجود به استقلال و خودکفایی به معنی کلاسیک آن دست یابند.»

حتماً همه بخاطر میاورید بیانیه سیاسی در مقدمه اشاره کرده بود مراد این سند آنست که در بطن شرایط عینی و واقعی کنونی دیدگاهی را برای خوانش و درک وضع کنونی به دست دهد و با چنین دیدگاهی بطور مشخص به موقعیت جامعه ایران، موقعیت جنبش چپ ایران بپردازد و بر این اساس مهمترین وظایف را تعیین کند! با چنین وصفی از دیدگاه بیانیه دیگر اکنون خوبی نمایان است، رهبری کومله هر چند در ظاهر تلاش دارد با زبان برنامه حزب کمونیست ایران پیرامون «سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ» حرف بزند اما نمی تواند کتمان کند تماماً از دیدگاه کمونیسم علمی ناظر بر برنامه حزب کمونیست ایران فاصله گرفته. آنها نه اینکه فراموش کرده اند بلکه شدیداً با مبانی فکری در رؤس برنامه حزب کمونیست ایران پیرامون پدیده سرمایه داری در تقابل می افتند. خصوصاً آنجا که در برنامه حزب به تفصیل در مورد انواع سوسیالیسم های ارتجاعی و خرده بورژوازی و بورژوازی که امروز یا دیگر موجود نیستند یا موارد پیچیده تری از آنها بوجود آمده اند و آندره و سمیرامین نمونه تیپیک آنند نیز صحبت میکند. اما بیانیه سیاسی کنونی کومله برای اینکه این عقیدت تاریخی را موجه جلوه دهد، کاری کرده کارستان. بجای تأثیر از مائوتسه تونگ در گذشته، دیدگاه همان آن در اروپا آندره و سمیر را که دیدگاهی به روز شده تر دارند و اتفاقاً هر دو مکاتبی را نمایندگی میکنند که با کمونیسم علمی مارکس متمایز و بخشا علیه آنند، مرجع قرار داده، بدون اینکه بگویند دیدگاه بیانیه را از آنها به وام گرفته است.

جهت اینکه خواننده بهتر متوجه این گردد بیانیه سیاسی کومله مبانی نظری خود را از کجا آورده جا دارد رؤس دیدگاه سمیر امین را یادآوری کنم.

اوایل یکی از پیراون نظرات مائوتسه تونگ بود و سالها بعد تحت تأثیر نظریه پردازانی همچون آندره گوندره فرانک اقتصاددان و جامعه شناس آلمانی رویکردش را تغییر داد. سمیر یکی از بنیانگذاران تئوری وابستگی است. پیرامون مقولاتی مهم چون «انباشت در مقیاس جهانی»، «بحران در امپریالیسم»، «قانون ارزش و ماتریالیسم تاریخی»، «طبقه و ملت به لحاظ تاریخی و در جریان بحران جاری»، «عدم توسعه در کشورهای آفریقایی و جهان سوم» و «امپراتوری هرج و مرج»... تحقیق کرده و آثاری از خود بر جایی گذاشته است. دو اثر ایشان بیشتر از سایر تالیفاتش مورد توجه قرار گرفته و طرفدارانش را بخود جلب نموده، یکی کتاب «سرمایه داری در عصر جهان شدن» و دیگری «اروپامداری، نظریه فرهنگی سرمایه داری مدرن». باید اضافه نمود سمیر امین یکی از پرکارترین تئوریسین "جهان سومی" بود که خصوصاً میان ناسیونالیستها و طرفداران شوروی سابق و این اواخر در بین چپهای رویگردان از کمونیسم مارکس طرفدارانی یافت و تا آخرین دم حیات خود لحظه ای از تلاش و فعالیت باز نایستاد.

"تئوری جهان سوم" سمیر با تقسیم بندی جهان به کشورهای حاشیه، پیرامون و مرکز، اساساً مدل جدیدی از انباشت، و به این اعتبار توسعه در تولید و مبادله را بدست میدهد که با مدل انباشت سرمایه داری معاصر متباین است. سمیر در این مدل جدید، شناخت تاریخی دیالکتیکی مارکس از انباشت سرمایه داری را به عدم توسعه یافتگی صنعتی و تحول تکنیکی تقلیل میدهد. این دیدگاه مکانیکی است از این نظر جایگاه از پیش تعیین شده برای تحولات تکنیکی و دینامیسم توسعه در انکشاف سرمایه داری قائل است.

سمیر امین: «رشد در مرکز را می توان توسعه یافتگی نامید زیرا بخش های مختلف اقتصادی در ادغام و هماهنگی با هم به سر برده و توسط مکانیسم هایی چون تطبیق و تعدیل دستمزدها و انتقال کار از بخش های کمتر بارآور به بخشهای بیشتر بارآور تنظیم می شود. در صورتی که رشد در پیرامون توسعه یافتگی نیست بلکه در عوض "مکانیسمی از در هم پاشی" است که در نتیجه تحت سلطه بخشهای ماقبل سرمایه داری و یا نابودی بعضی از آنها، بدون جایگزینی بوسیله بخشهای سرمایه داری نوین بوجود می آید. چنین در هم پاشی هایی از ساختار پیرامون از آنجایی که نیروی محرکه اقتصاد کشورهای پیرامونی داخلی نیست، ادامه می یابند.»

در بیان واقع سمیر و پیروانش هر چند سعی بر این داشتند روند تکاملی سرمایه و دوره بندی های تاریخ را تشریح کنند که این بخودی خود ایرادی در آن نیست و حتی میتواند سودمند باشد. اما ایرادی جدی این تقسیم بندی جهان به حواشی، پیرامون و مرکز و بدست دادن چنین مدلی از انباشت، ناشی از این است امین میخواد از طریق صرفاً سازمان فن آوری و تکنیک مناسبات تولید اجتماعی، بحرانها و انکشاف سرمایه داری را توضیح دهد.

حال با این شناخت مقدماتی از سمیر امین در افشانی بیانیه سیاسی را بخوانید تا مرجع نظری آن روشنتر گردد:

«چنین منطقی، یعنی تقسیم کار و کسب موقعیتهای متمایز و تخصصی را، می توان به بلوک بندی های جغرافیایی هم تعمیم داد. علاوه بر کشورها، هر یک از بلوک بندی های جغرافیایی متشکل از مجموعه ای از کشورها نیز (مثلاً اروپای غربی، خاورمیانه ...) نقش معینی در حفظ نظم موجود ایفا می کنند. از این جهت دهه هاست که دیگر معنا و مفهوم آنچه "توسعه یافتگی و استقلال ملی" نامیده می شود با آنچه "جهانی شدن" نام گرفته است در هم تنیده شده است. هر طرحی برای توسعه و پیشرفت و یا به

اصطلاح استقلال در سطح یک جغرافیای معین، لاجرم باید در ارتباطی تنگاتنگ با جایگاه این جغرافیا در نظم و تقسیم کار جهانی تعریف شود و بر اساس معیارهای این نظم تعیین تکلیف کند. به همین دلیل است که غالباً در حوزه اقتصاد بین‌المللی فرایندی را مشاهده می‌کنیم که طبق آن کشورها و بلوک‌بندی‌های جغرافیایی به متخصصان تولید کالاها یا معینی تبدیل می‌شوند که برای آنها یا مزیت نسبی و یا مزیت مطلق را به همراه دارند. مثلاً تعدادی از کشورها عمدتاً به تولید و صادرات تکنولوژی، ماشین‌آلات و نرم‌افزارهای پیشرفته و ارائه خدمات در این زمینه روی می‌آورند، زیرا تولید چنین کالاهایی برای آنها، ضمن برتری در درآمد حاصله از فروش آنها، به دلیل تصاحب دانش تولید این نوع کالاها، موقعیت منحصربفرد و برتری را برای خود کسب می‌کنند. اما تعداد دیگری از کشورها بر اساس همین منطق از مزیت مطلق برخوردارند و تولید و صادراتشان عملاً محدود می‌شود به منابع طبیعی و زیرزمینی، زیرا استخراج و صادرات این کالاها، ضمن پروسه نسبتاً کم هزینه‌تر و ساده‌تر تولید و صادرات آنها، منبع درآمدهای کلان هستند. از این رو هر دسته از این کشورها عملاً نقش تخصصی‌تری در نظم اقتصاد جهانی پیدا می‌کنند و اغلب به تنهایی قادر نیستند خود را از چرخه این نظم خارج کنند.»

به هر میزان که خوانش جدید بیانیه سیاسی کمیته مرکزی از سمیر امین‌کی برداری میکند، به همان اندازه از برنامه حزب کمونیست ایران و بیانیه‌های سیاسی کنگره‌های پیشین حکا دور و دورتر میشود. اکنون پاراگرافی از بیانیه حزب کمونیست ایران از دهه‌های پیشین را بخوانید تا تفاوت فاحش مبانی نظری سند کمیته مرکزی مصوبه کنفرانس 13 مسلم‌تر گردد.

«نظر به ویژگی‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشورهای مختلف، کمونیستها برای رسیدن به هدف نهایی و مشترک خود ناگزیرند در هر کشور مبارزه برای اهداف فوری متفاوتی را در دستور کار خود قرار دهند. امپریالیسم بنا بر ماهیت خود تقسیم‌بندی پایه‌ای عمده‌ای درجهان بوجود آورده است: کشورهای امپریالیست و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم که مبارزه طبقاتی در هر یک از آنها از شرایط خامی خود برخوردار است. رئوس کلی این تفاوتها بقرار زیر است: در سطح اقتصادی، امپریالیسم در کشور تحت سلطه شدیدترین شرایط استثمار را بر طبقه کارگر و دیگر توده‌های زحمتکش اعمال میکند، درحالی‌که در کشور امپریالیست دقیقاً به‌عکس همین استثمار و حشانه و کسب سودهای کلان پایه‌های مادی ایجاد اشرا فیت کارگری یعنی بخشی از طبقه کارگر که مستقیم و غیر مستقیم از این فوق سود بهره‌مند میشود را بوجود می‌آورد. در سطح سیاسی، در کشور تحت سلطه، دیگر توده‌های زحمتکش این قابلیت را دارند که درکنار طبقه کارگر به مبارزه، انقلابی کشیده شوند، در صورتیکه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بخش معینی از خود طبقه کارگر یعنی اشرا فیت کارگری خصلت انقلابی خود را از دست میدهد و به پای‌یه، مادی نفوذ و بقای ایدئولوژی بورژوازی در طبقه کارگر و سازمانهای سیاسی آن بدل میگردد. امپریالیسم در کشور تحت سلطه عمدتاً با تکیه بر دیکتاتوری عریان و نف دموکراسی در تمام ابعاد آن، حاکمیت بورژوازی را سرپا نگاه میدارد، حال آنکه در کشورهای امپریالیست نفوذ وسیع جریانات رویزیونیستی، رفرمیستی و اپورتونیستی در جنبش طبقه کارگر به بورژوازی امکان میدهد تا شکل دموکراسی بورژوازی را بمثابة پوششی برای اعمال قهر طبقاتی خود همچنان حفظ کند. با اینکه در کشورهای سرمایه‌داری تحت سلطه امپریالیسم نیز سوسیالیسم تنها پاسخ انقلابی و قطعی به سرمایه‌داری محض عصر امپریالیسم است، اما تحقق آن در بین کشورها از طریق یک سلسله انقلابات و قیام‌هایی بوقوع می‌پیوندد که به اشکال مختلف راه‌تسخیر نهایی قدرت توسط پرولتاریا را هموار میکنند، لذا جنبش‌ها و انقلابات دموکراتیک و رهاییبخش در کشورهای تحت انقیاد امپریالیسم، نظیر مبارزات انقلابی ملل تحت ستم در سر جهان برای کسب حق تعیین سرنوشت، همگی در عصر کنونی نیروی ذخیره و اجزاء بالقوه انقلاب سوسیالیستی جهانی پرولتاریا بشمار می‌روند.»

...ادامه دارد

در قسمت بعدی چند بند دیگر بیانیه سیاسی کمیته مرکزی کومله پیرامون «تقسیم کار جهانی» را بیشتر باز خواهیم کرد و بعد به تیتیر دیگر تحت عنوان «افغانستان به عنوان نمونه» از این سند خواهیم پرداخت. لینک بیانیه سیاسی کنفرانس 13 کومله:

<https://payaam.net/.../%d8%a8%db%8c%d8%a7%d9%86%db%8c/...>

در نقد آیه‌های شبه لاسالی بیانیه سیاسی کومله! (قسمت دوم)

ناصر بابامیری اکتبر 2021

در قسمت اول نقد، بعد از پیش درآمدی کوتاه با نقل قولی از لنین، نوشته به این پرداخت که در وهله نخست زبان و فرم بیانیه سیاسی کنفرانس جناح راست کومله و حزب را مختصراً تشریح کند، تا بهتر نشان دهد محتوا اساساً بر چه پایه‌های نظری استوار است و اهداف اصلی مصوبه را نشان دهد. بعداً به نقد گسست نظری بیانیه سیاسی از مبانی کمونیسم علمی پرداخت که اسم کنفرانس سیزدهم کومله را با خود حمل میکند. بدنبال آن نقد روی مباحثی که سند رهبری کنونی کومله با تیتیرهای مختلف عنوان و آنها را باز کرده بود، آنها را شکافت تا نشان دهد وجه تشابه سند جناح راست کومله و حکا پیرامون تبیین از اقتصاد کاپیتالیستی با آیه‌های شبه لاسالی در چیست. عنوان بعد از مقدمه بیانیه سیاسی تحت عنوان «سرمایه‌داری به عنوان مرحله‌ای از تاریخ» در قسمت اول با تیتیر «چرا تیتیر سرمایه‌داری به عنوان مرحله‌ای از تاریخ؟» مورد نقد قرار گرفت. سپس طی رفرنسی از سند کنگره‌های پیشین حزب کمونیست ایران و مقایسه آن

با افق و دورنمایی که بیانیه سیاسی کنفرانس سیزده کومله (بخوانید پیش نویس کنگره منشویکی که در راهست) تشریح کردم که چرا تیترو سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ یک نمونه تراز اول آیه های لاسالی است.

بدنبال آن در تیترو دیگر تحت عنوان «تقسیم کار جهانی از کدامین منظر» تلاش نمودم به شیوه ای کنکرت بحث سند سیاسی کنفرانس جناحی را با تیترو «تقسیم کار جهانی» باز کرده بود طی نقد گسست نظری این گرایش در کومله و حکا را نشان دهم.

در قسمت اول تشریح نمودم، مبحث تقسیم کار از منظر آدام اسمیت و حتی پیراون امروزی و والاترین جایگاه را در منطق انکشاف سرمایه داری بخود اختصاص داده. در حالی که شالوده سوسیالیسم بر سه نتیجه گیری از انکشاف سرمایه داری مبتنی است: 1. تضاد رشد یابنده اقتصاد کاپیتالیستی که آنرا بسوی فرو پاشی اجتناب ناپذیر سوق می دهد، 2. اجتماعی شدن شتابان پروسه تولید 3. سازمانیابی فزاینده و آگاهی طبقاتی در حال رشد پرولتاریا که نقش موثر و فعالی در تحول و برپائی سوسیالیسم دارد. و بیانیه سیاسی کومله آگاهانه این سه نتیجه گیری را به سطح تغییر در رویه تقسیم کار و نهایتاً قابلیت و امکان مهار بحران سرمایه داری تخفیف داده و دورنمای سوسیالیسم را ناروشن و مبهم ترسیم نموده بود. عزیزان هم گفتم به روال امیل تقسیم کار جهانی کل افق و مبانی نظریش را فرا گرفته. و برای توضیح پدیده های نظام سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ همه مبانی علمی شناخت از اقتصاد کاپیتالیستی و انکشاف تا راههای امحای آن از راه انقلاب سوسیالیستی را کنار گذاشته و اساساً سوسیالیسم را نیز از دستور کار تماماً خارج نموده.

قبل از اینکه از سند سیاسی کنفرانس جناحی کنفرانس سیزدهم فاکت بیاوریم جا دارد خاطر نشان کنم که برنامه های پیشین حکا از کنگره موسس و چندین کنگره بعدتر که هنوز جناح راست کومله و حکا از کمونیسم گسست نکرده بودند، مبانی نظری آن متکی به علم کمونیسم و پراکسیس انقلابی بوده. از این منظر در برنامه حزب کمونیست ایران یکی از رؤس مهم برنامه ای خود را به مرزبندی بسیار روشن با گرایشات سوسیالیسم خلقی، سوسیال رفرمیسم و همه نحلهای سوسیالیسم و کمونیسم خرده بورژوازی و بورژوازی اختصاص داد. بخشی اساسی از رؤس برنامه ای حزب با روح حاکم بر مانیفست کمونیست که تجارب کمون پاریس نیز در آن لحاظ شده بود، به شیوه ای نوین با متون نظری مارکس از سوسیالیسم علمی و بر همان شالوده های سوسیالیسم علمی تدقیق گردید که سوسیالیسم چه نیست و چه هست؟

برنامه حزب روشن کرده بود مبانی علمی سوسیالیسم که بر همان سه نتیجه گیری از انکشاف سرمایه داری مبتنی است که فوقاً اشاره شد. از همین منظر روشن نمود سوسیالیسم علمی چه نیست. سوسیالیسم تزیهای انحرافی و ریزونیستی که در جنبش کمونیستی همچون سمی عمل کرده، نیست. سوسیالیسم علمی شالوده آن بر رشد نیروی مولده متکی نیست، سوسیالیسم علمی تئوری خلاصی از وابستگی اقتصادی نیست، سوسیالیسم علمی صنعتی کردن ملی نفت نیست، سوسیالیسم علمی خودکفائی اقتصادی نیست اما حال بیانیه سیاسی کنفرانس جناح راست کومله و حزب را نگاه کنید ببینید در این تز کشاف آدام اسمیت و شاگردانش امیل دورکیم و که تقسیم کار را برجسته کرده اند توسعه اقتصادی و وابستگی اقتصادی چه جایگاهی را در شناخت و تشریح منطق سرمایه داری اشغال کرده است تا به ریشه این گسست بیشتر واقف گشت.

تدوین کنندگاه مصوبه کنفرانس سیزده می نویسند:

« از آنجاییکه در نظم کنونی تقسیم کار جهانی جایگاه بسیاری از کشورهای جهان نه تولید به شکلی که ذکر آن آمد، بلکه وابسته بودن به تولید یک محصول اساسی است، یک اقتصاد تک محصولی شکل می گیرد که نه نیازی به نیروی کار متخصص فراگیر دارد، نه پیشرفت در سایر عرصه های تولید را می طلبد و نه بخش عمده جغرافیای یک کشور را پوشش می دهد. به این معنی، بیشتر نیروی کار در این کشورها پراکنده، غیر متمرکز، بدون سازمان و فاقد تخصص است. بجز عرصه تولید تک محصول، سایر عرصه های تولید اغلب نقشی برجسته در کسب درآمد ملی ندارند و وجود آنها متزلزل و ناپایدار است و به همین دلیل نیروی کار فعال در این عرصه ها از هیچ نوع امنیت شغلی برخوردار نیست. این نیروی کار، به دلیل تعطیلی مداوم و یا کاهش تولید، به خیل بیکاران مطلق رانده می شوند تا بعد از مدتی سرگردانی در بازار کار در بهترین حالت بطور موقت در عرصه دیگری، که عمدتاً به تخصص نیاز ندارد، با شرایطی بدتر از قبل، به فروش نیروی کار خود بپردازند. علاوه بر اینها، در نتیجه چنین وضعیتی نیروی کار مهاجر درون کشوری پدیدار می شود که از مناطق حاشیه ای به مناطق محدودی در مرکز مهاجرت می کند زیرا فرصت اشتغال در مناطق حاشیه ای کشور ناچیز و یا محدود است. به بیان دیگر چنین وضعیتی بافت طبقاتی را طوری شکل می دهد که هویت سازی طبقاتی، وحدت طبقاتی، آگاهی و سازمان یافتگی طبقاتی، که با حضور در فعالیتهای تولیدی و متمرکز بودن نیروی کار در این فعالیتهای میسر می شود، با چالش های فراوانی مواجه می شود. »

لازم میدانم نکته ای مهم را یادآوری کنم، در این قسمت نیز به روال قبل نقد تنها به مبانی نظری بیانیه می پردازد نه بحثی که عزیزان ضمن کش و قوسهای زیادی از بحث «تقسیم کار جهانی» استنتاج سیاسی و بخشا عملی کرده در دل

اوضاع پیشارو. البته نه اینکه این استنتاجات سیاسی و عملی کم ارزشند و به آن نقد وارد نیست بلکه تنها به این دلیل بوده، نقد اولویت اصلی را تمرکز روی گسست نظری و فکری این گرایش از کمونیسم و درغلتیدن آن به افق و جنبش سوسیال رفرمیسم جهانی، گذاشته است. به عبارتی دیگر با نشان دادن اینکه سند سیاسی کنفرانس جناحی بر مبنای نظری کمونیسم تدریجی و سوسیال رفرمیسم استوارست حتی آنچه را در بررسی خود حول پدیده و رویدادها جاری منعکس نموده اگر فرضاً حاوی درجه ای از واقعیات هم باشد، اما به دلیل اینکه هدف را بر انحراف کل حقایق و شناخت علمی از اقتصاد کاپیتالیستی بنا گذاشته و عملاً در راستای حفظ نظم موجود و به تمکین و داشتن طبقه پرولتار قدم بر میدارد، فاقد ارزش تاریخی و علمی ارزیابی نموده. و خصوصاً آنجا که توسط ایدئولوگ و نظریه پردازان و امکانات وسیعی که بورژوازی جهانی در اختیار این جنبش جهانی گذاشته، نقشه پردازی میکنند تا پرولتاریای جهانی و فروستان تحت ستم را از شناخت ریشه ای انکشاف سرمایه داری و طی نمودن مسیر امحای این مناسبات از طریق انقلاب سوسیالیستی که پرولتاریا و کمونیستها ستون فقرات آن باشد ناامید و بشدت دور کنند و در یک کلام کمونیسم را به آینده نامعلوم محول نمایند، اینجاست که بیش از پیش دم زدن متظاهرانه شان از سوسیالیسم چهره واقعی خود را نشان میدهد و نقاب از چهره نیمی شبید و نیمی پیغمبرگونه آنها می افتد.

حال جهت ورد به ادامه بحث این تیتیر بیانیه کنفرانس جناح راست کومله و حکا یک مرور تاریخی کوتاه مبنای نظری پیشکسوتان این گرایش ما را جهت درک جامع تر از خاستگاه و ریشه های این گسست از کمونیسم علمی بیشتر یاری میکند.

رویکرد کائوتسکیستهای روسی یا منشویکهای نظیر آکسلرود، اسپکتاتور، حتی مارتف که مبنای نظریشان را غالباً از کائوتسکی به وام گرفته بودند با همان متد ایشان البته نه با آندرجه از نبوغ کائوتسکی که از دوران پدر کمونیسم علمی برایش مانده بود بلکه تا آنجا که بضاعت تئوریکشان قد میداد و از پدر سوسیالیسم تدریجی کائوتسکی و برنشتاین آموخته بودند جهت به انحراف کشاندن کمونیسم بهره گرفتند. حتی کائوتسکیست های روسی یا منشویکها چه قبل از انقلاب 1905 و چه خصوصاً در سالهای مشرف به انقلابهای فوریه و اکتبر 1917 از همدستی با لیبرالها کوتاهی نکردند. کائوتسکیست های روسی یا منشویک ها اتفاقی نبود در این نظریه، که روسیه به عنوان کشوری که از لحاظ اقتصادی عقب افتاده و عمدتاً کشاورزی است، برای انقلاب اجتماعی و دیکتاتوری پرولتاریا بشدت ناآماده است با کائوتسکیستهای آلمانی هم رای بودند. این نظریه وقتی بیشتر بسط پیدا میکرد اینگونه معنا میشد، روسیه هنوز توسعه نیافته است و وابسته به اقتصاد غرب است! رشد نیروهای مولده در حاشیه و پیرامون و حتی مرکز چنان ارتقاء نیافته که بتوان انقلاب پرولتری را بفرجام برساند.... همه آسمان و ریسمانهای شبه تئوریک پیروان کائوتسکی و اس ار ها نیز بر این نظریه استوار بود که در روسیه تنها و تنها انقلاب بورژوایی قابل تحقق است. نظریه ای که از سوی جناح اپورتونیستی جنبش کارگری روسیه، و منشویک ها به رهبری "داهیانه" آکسلرود و دان جهت به بیراهه بردن انقلاب پرولتری سرسختانه در تلاش بود و از معبد سوسیالیسم تکاملی کائوتسکی تغذیه میکرد.

سوسیال رفرمیستهای امروزی در عرصه جهانی جدا از آموزه ها و تجارب افزون بر یک قرن پیشکسوتان اپورتونیست و ریزیونیستی خود علیه دور زدن انقلاب پرولتری و تحقق سوسیالیسم همه امکانات سرمایه داری محتضر را نیز در اختیار دارند. بخوبی از پیشکسوتان تاریخی خود آموخته اند چگونه پیوندهای اقتصادی جهانی سرمایه را به گونه ای ترسیم کنند که تمامی کشورهای مدرن چون اعضای یک پیکر واحد و یکپارچه به نظر برسند. در همان حال تشخیص آنها هم دارند که "کشورهای حاشیه" با بافت روستایی و بافت کمتر دست خورده "اقتصاد طبیعی" و حتی مسائل بجا مانده از مناسبات پیشین تابع تحولات بین المللی و "تقسیم کار جهانی" است. اما این تغییرات بنیادی از منظر کمونیستها در چهارچوب مناسبات کنونی قابل حل نیست. ولی باوجود این جنبش سوسیال رفرمیستها، نظریه عدم توسعه و وابستگی کشورهای حاشیه و پیرامون را مدام پیش میکشند بدون اینکه بفهمند این پاشنه آشیل سوسیال رفرمیستها در قدیم و پیروانان امروزشان بوده و هست. این دکتترین بیانگر این تلاش است که گریبان خود را از مسئولیت در قبال انقلاب پرولتاریا خواه در کشوری که خود زندگی میکنند، خواه در سایر نقاط جهان تماماً رها سازند و در ضمن پیوندهای بین المللی انقلاب پرولتری را انکار کند و سوسیال دموکراسی را نوید بدهد.

اکنون می رسیم به بند دیگر از بیانیه سیاسی جناح راست کومله و حکا تحت عنوان «افغانستان به عنوان نمونه»

در آغاز این بیانیه میخوانید:

«رویدادهای اخیر افغانستان و به قدرت بازگرداندن گروه افراط گرای طالبان نمونه ای زنده و امروزی از عملکرد نظم تقسیم کار جهانی و تاثیر آن بر بافت اجتماعی و سیاسی درون جوامع توسعه نیافته بدست می دهد. رویدادهای اخیر افغانستان نشان داد که چگونه واپسگرایی سیاسی، ساختار اقتصادی نامولد و ساختار اجتماعی پیشامدرن متکی به هویتهای غیر طبقاتی از یک سو و دخالتگری قدرتهای امپریالیستی از دیگر سو، مانع رشد نیروهای پیشرو اجتماعی شده اند که

به نوبه خود زمینه را برای واپسگرایی بیشتر داخلی و دخالتگریهای بیشتر خارجی فراهم آورده است. یعنی همان دور باطلی که قبلاً سخن آن آمد

افغانستان طی سالهای موجودیتش به عنوان یک کشور، حامل میراث ریشه دار فرهنگ طایفه‌ای، انتیکی و الیتی بوده است و ساختار اجتماعی جهان نوین را، از نوع گسترش شهرنشینی، دولت مرکزی، اقتصاد صنعتی و تولید متمرکز، تردد نیروی کار در مراکز تولید، توسعه اقتصادی در همه بخشهای کشور، ساختار قضایی کشورشمول و امکان تحصیلات بالا را تجربه نکرده است. بر همین اساس روبنای سیاسی و فرهنگی آن هم تحت تاثیر این مناسبات اقتصادی به درجات زیادی واپسگرا و عقب‌مانده نگه داشته شده است. دست نخوردگی اساسی در زیربنای اقتصادی جامعه، حفظ روبنای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را در پی داشته است. پیداست این گفته به معنای آن نیست که ساختار اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه در طول زمان دست‌نخورده باقی مانده است، بلکه به این معناست که شکوفایی و توسعه ساختار اجتماعی تابعی است از شکوفایی و توسعه ساختار اقتصادی و بهبود زندگی مادی مردم.»

چهارچوب نظری بیانیه سیاسی پیرامون «افغانستان به عنوان نمونه» را که از بحث تقسیم کار جهانی استنتاج شده را با بیانیه حزب کمونیست ایران در دهه نود میلادی و گشودن نظم خونین جهانی مقایسه کنید تا سیر عقبگرد این "چپ اجتماعی" که افقش را به جناح چپ بورژوازی گره زده بیشتر عیان گردد.

بخوانید از بیانیه سیاسی حکا در اوایل دهه نود میلادی که اتحاد جماهیر شوروی و اقمارش و دیوار برلین فرو ریخته از چه منظری مبحث "نظم نوین جهانی" را ترسیم میکند:

«امروز دیگر رسانه‌ها و سیاستمداران و سخنگویان بورژوازی آمریکا و متلفینش خود رسماً اعلام میکنند که برخلاف تمامی تبلیغات تاکتونی و تمام عوامفریبی‌ها و تحریکاتشان در مورد حق حاکمیت کویت، جدال دموکراسی و دیکتاتوری و دفاع از موازین حقوق بین‌الملل و غیره، اشغال کویت توسط عراق جز بهانه‌ای برای شکل دادن به یک "نظم نوین" امپریالیستی بدنبال سقوط بلوک شرق نبوده است. هزاران تن بمبی که هر ساعت بر سر مردم زحمتکش یک کشور ریخته میشود راه این نظم نوین را هموار میکند. امروز هرکس که اندک شناختی از تاریخ سرمایه‌داری و سابقه امپریالیسم و میلیتاریسم داشته باشد عروج دور جدیدی سلطه طلبی و تجاوزگری آشکار قدرتهای امپریالیستی را در پس این جنگ به روشنی میبیند. دنیای پس از جنگ سرد و تعادل جدیدی که قرار است بدنبال حذف بلوک شوروی از صحنه برقرار شود دارد در دل این جنگ تعریف میشود. چند و چون این نظم نوین را، از اجساد انسانهای بیگانه‌ای که مسیر تاکتونی آن را پوشانده است بخوبی میتوان دریافت. مسئولیت اشغال کویت و مصائب ناشی از آن با عراق است. اما جنگ امروز دیگر تماماً محصول آمریکا و سلطه جویی جهانی ابر قدرتی است که به زعم خود فرصتی برای جلوگیری از اضمحلال و افول خود در برابر واقعیات دنیای معاصر پیدا کرده است.

بحران و جنگ در خارومیانه صحنه دیگری برای نمایش ریاکاری سرمایه‌داری و سیاستمداران و رسانه‌های آن بوده است. حقایق این سلطه طلبی آشکار را از مردم پنهان داشتند. جهان را در مدت کوتاهی برای این مردم کشی آماده کردند. دولتهایی که هر روز دست نوازش بر سر اسرائیل و جنایاتش علیه مردم فلسطین میکشند و رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی را زیر چتر حمایت خود قرار داده‌اند، اشغالگران گرانادا و پاناما، مسببین نسل کشی در ویتنام و تنها بکارگیرندگان بمب اتم علیه مردم در تاریخ بشر بنگاه مدافع انسانیت و حقوق بین‌المللی از آب درآمدند. به اسم مقابله با تجاوز عظیم‌ترین تجاوز نظامی تاریخ معاصر را سازمان دادند. به اسم مقابله با دیکتاتوری دهها هزار تن بمب بر سر مردم زحمتکش عراق ریختند. به اسم نابودی سلاحهای کشتار جمعی میلیونها انسان بیگانه را به خوکچه آزمایشگاه مدرن‌ترین و این جنگ جنگی علیه بشریت است. علیه هر جلوه‌ای از تمدن و آزادی و پیشرفت. این جنگی پیشگیرانه است علیه بشریت کارگر و بیحقوقی که از رخوت دهه هشتاد بیرون میاید. این جنگی است علیه همه کسانی که در فروپاشی نظم امپریالیستی پیشین جهان راهی برای آزادی و برابری و انسانیت جستجو میکنند. این جنگ یش پرده سرکوبهای فزادست. این جنگ اولتیماتومی است که معماران نظم ارتجاعی نوین به جنبش‌های کارگری و حق طلبانه در هر گوشه جهان میدهند.»

اکنون به این تبیین بیانیه جناح راست در سر تیتر «افغانستان به عنوان نمونه» توجه کنید:

«نقش آمریکا و دول امپریالیستی در مناقشات جهان، بخصوص در کشورهای توسعه‌نیافته خاورمیانه را نه با تحلیل‌های سطحی "خیانت کرد" و یا "شکست خورد"، بلکه با درک منطق نظم تقسیم کار جهانی و نقشی که بلوک‌بندی‌های جغرافیایی و کشورهای مختلف در این نظم دارند می‌توان توضیح داد. نظامی که دیگر از پیشرفت و توسعه کشورهای پیرامون بی‌نیاز است و چه بسا آن را به عنوان تهدید تلقی می‌کند. البته می‌توان این گفته را پذیرفت که اگر آمریکا و قدرتهای هم‌پیمانش می‌توانستند از دولت محمداشرف غنی دولتی قدرتمند و متمرکز بسازند دیگر نیازی به بازگرداندن طالبان به قدرت نمی‌دیدند. ممکن است در این گفته هم واقعیتی نهفته باشد که دولت آمریکا این توهم را داشت که می‌تواند طوایف، عشایر، والیان و گروه‌های جنگجوی مختلف را زیر یک سقف جمع کند و از آنها دولت "ملی افغانستان" را

بسازد بدون اینکه به ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی این کشور دست بزند. به همین دلیل ممکن است واقعیتی هم در این گفته نهفته باشد که آمریکا با کشف اشتباه خود بالاخره طالبان را دارای بهترین ظرفیت برای به نتیجه رساندن پروژه نیمه کاره خود دانست. اما هیچ کدام از این تحلیلها و احتمالات نه به معنی «خیانت» و نه به معنی «شکست» می‌باشد، بلکه به معنی حفظ یک نظم معین جهانی است که به آن نه «خیانتی» شده و نه «شکست» آنجانی تحمیل شده است.

اتفاقا آمریکا اگر می‌ماند ممکن بود در آینده شکست بخورد، به این معنا که ممکن بود بطور نسبی فضا برای شکلگیری نیروهای اجتماعی پیشرو فراهم تر شود. به عنوان مثال در همان فضای نسبتاً متفاوت ۲۰ سال گذشته، زنان زیادی به تحصیلات و کسب درآمد از طریق نیروی کار خود روی آوردند. جوانان زیادی به منظور روی آوری به زندگی نسبتاً مدرن مساجد را به قصد فعالیت در فضای اینترنتی و دانشگاهی رها کردند. اگرچه فعالیت اقتصادی به مشاغل خدماتی و اداری محدود ماند که از طریق دلارهای بادآورده تامین مالی می‌شدند، اما همین هم باعث شد که بخش چشمگیری از ساکنان شهرهای بزرگ درآمد مستقلی را کسب کنند. این روند میرفت تا بخشی از مناطق پیرامون شهرهای بزرگ را هم در بر بگیرد و به تدریج مناسبات و تعلقات واپسگرای خانوادگی، قبیله‌ای و مذهبی را به چالش بکشد. چنانچه در یک پروسه زیرساخت اقتصادی هم بطور نسبی درجه‌ای از توسعه را به خود می‌دید، آن موقع ما می‌توانستیم شاهد ظهور یک طبقه کارگر صنعتی، سرمایه‌داری مولد و خرده بورژوازی شهری شویم و از این رو هویتها و تضادهای طبقاتی جایگزین هویتها و تضادهای کنونی شود. در چنین آینده‌ای آمریکا و دولت دست‌نشانده‌اش با فعالین جنبشهای رادیکال اجتماعی در کف خیابان، کارخانه‌ها و دانشگاهها مواجه می‌شدند که با توقع و انتظارات بالایی سهم بیشتری را از مزایای زندگی می‌خواستند، نه با گروهی متعصب با ریش و عمامه و نعلین که می‌شد اعضای آن را با موشک و پیهاد از سوراخ غارها بیرون کشید. چنین دگرگونی‌ای را می‌شد به معنی شکست برای قدرتهای جهانی تلقی کرد، زیرا سیر تحولات برخلاف نظمی می‌بود که آنها حافظش هستند.» (خط تاکیدا از من است)

بیانیه سیاسی بعد از عنوان «تقسیم کار جهانی» سر تیتور «افغانستان به عنوان نمونه» که در آن وضعیت اقتصادی و سیاسی افغانستان و سایر کشورهای مشابه و ایران هم با درجه‌ای خفیف تر (البته در سر تیتوری مجزا با تر کشف) «کهنه در حال زوال و "نو" هنوز توان زایش ندارد!» از کشورهای ذکر شده، مورد بررسی قرار داده و تصویری از ساختار اقتصادی و سیاسی حاکم بر آنها میدهد با دقت جامعه‌شناسان و آکادمیسین‌های بورژوازی که با تحقیقات میدانی روی ساختارهای تودرتوی چنین کشورهایی متمرکز میشوند. بسیار هدفمند افغانستان را به عنوان نمونه در این تقسیم کار جهانی بر می‌شمارد. چرا که پس از اشغال افغانستان از سوی آمریکا و متحدینش نیز امنیت و آسایش در این کشور بدلیل کشتارهای هر روزه ناشی از انفجار بمبهای تروریستی و جنگهای نیابتی برایشان از رویاهای دست‌نیافتنی بود. و اکنون با عقب نشینی نیروهای آمریکا و بازگشت طالبان زندگی جهمی بمراتب بدتر از دهه‌های گذشته را برای آنها ببار خواهد آورد... و از این منظر بیانیه سیاسی ضمن صغری و کبرای فراوان نه تنها کشورهایی را که در وضعیت مشابه عراق به سر می‌برند، آینده پیش‌رویشان را بدلالی که در ساختار سیاسی و اقتصادی عقمانده آنها بر می‌شمارد تیره و تار نشان میدهد، بلکه غیرمستقیم می‌خواهد جامعه ایران را نیز دچار هراس از وقوع انقلاب کند. دامن زدن به این توهم که با توجه به اینکه «کشور ایران نیز هر چند پیشرفته است اما توسعه نیافته است و بدین معنا که معیارهای یک اقتصاد سرمایه‌داری توسعه یافته امروزی را بر آورد نمیکند»، بعید نیست در صورت وقوع انقلاب ایران نیز به سرنوشت کشورهای منطقه گرفتار نیاید! این چهارچوب نظری از منظر سوسیال رفرمیسم جهانی تقسیم کار جهانی را در حد بضاعت تئوری و سیاسیش فهمیده و از منظر منافع این جنبش به ارزیابی و استنتاجات سیاسی و عملی می‌رسد نمی‌تواند گرایش واقعی خود را حتی آنجا که عوامفریبانه در مورد انقلاب و سوسیالیسم حرف می‌زند پنهان نماید.

بیانیه سیاسی با همان چهارچوب نظری «تقسیم کار جهانی» که از پیشکسوتان این دوکترین در صف بندی جهانی به وام گرفته، اساساً موقعیت عمومی افغانستان و کشورهای مشابه آن در خاورمیانه را در دو سطح عمده مورد ارزیابی قرار میدهد. نخست پیرامون ساختار اقتصادی و سیاسی بشدت عقمانده این کشورها قلمفرسایی می‌کند که از یکسو بدلیل ساختار درونی «پیشا مدرن!» و از دیگر سو «تحت سلطه» بودن و «توسعه نیافتگی» و «عدم رشد نیروی مولده» و غالباً تک محصولی بودن این کشورها نتوانسته بخشهای حاشیه‌ای و پیرامونی را لااقل به سطح مرکز ارتقاء دهد و این مانع رشد آگاهی طبقاتی گشته است و الاخر. اما در سطح دیگر بحث مشکل را در ناتوانی کشورهای سرمایه‌داری میداند که نخواسته‌اند و نه تمایلی به این داشته‌اند ملزومات توسعه اقتصادی و رشد و بالندگی کشورهای تحت سلطه را تامین کنند. بیانیه سیاسی وقتی بحث را در این دو سطح باز میکند بیشتر نمایان می‌گردد بحث تقسیم کار جهانی که مبانی نظری آن جهت توضیح پدیده‌های سیاسی و عملی مرتبط به آنست به چه کار می‌آید. بیانیه وقتی این دو سطح بحث را میشکافد به این نتیجه دست می‌یابد که هم این کشورها ملزومات رفتن بسوی اعتلای انقلابی را ندارند، چرا که کشورها «توسعه نیافته» و «تحت سلطه» هستند و هم کارگران بجز در مرکز که حول اقتصاد تک محصولی متشکل هستند در سایر نقاط کشور بشدت پراکنده‌اند... در سطح دوم نیز علناً می‌گوید کشورهای امپریالیستی بدلیل عقبگرد تاریخی اگر هم بخواهند نمی‌توانند ملزومات رشد نیروهای مولده در این کشورها را ایجاد کنند و در این ایستگاه حاج و واج متوقف

میشود که گرایشی را که نمایندگی میکند، به کجای این «تقسیم کار جهانی» که در مورد آن قلمفرسایی کرد، آویزان کند، تا قابل توضیح باشد.

نهایتاً بیانیه سیاسی اینگونه سر تیتیر را به پایان می برد:

«درسی که باید از اتفاقات اخیر افغانستان آموخت تنها این نیست که نباید به قدرتهای جهانی امید بست و یا صرفاً به افشاگری علیه آنها بسنده کرد و حق به جانب گفت: "مگر نگفتیم!" این صورت ساده و بدیهی یک موضوع پیچیده تر و دشوارتر است. درس عمیق تری که لازم است از این رویدادها آموخت این است که، بدون توسعه زیرساختهای اقتصادی و بهبود نسبی زندگی مادی مردم، بدون رشد نیروهای پیشرو در دل چنین تغییراتی، بدون شکل‌گیری نیروی سیاسی رادیکال با پایه اجتماعی که بتواند اعتراضات توده‌ای و آزادیخواهانه را سازماندهی و رهبری کند، رونماهای جامعه، از نوع ساختار سیاسی واپسگرا و استبدادی، فرهنگ عقب‌مانده، مذهب و هویت‌های غیر طبقاتی از یک طرف، و دخالت‌گریهای قدرتهای خارجی از طرفی دیگر، همچنان سرنوشت جوامع را رقم می زنند. چگونگی رسیدن به این ملزومات کار فشرده عملی و فکری انسان سوسیالیست و مبارز را می طلبد تا بر اساس مختصات هر جامعه‌ای در هر زمان و مکان معینی به آن پاسخ مشخص دهد. به بیان دیگر نمیتوان نسخه‌ای را برای فراهم آوردن این پیش‌شرطها پیچید که در همه شرایط، زمان و مکان منشا اثر باشد.

اگر چه بیان این واقعیت ممکن است ما کمونیستها را از تحلیلهای ساده و نسخه‌های راحت‌طلبانه رهایی محروم کند و بجای آن زحمت و سخت‌کوشی بیشتری را بر دشمنان بگذارد، اما این سخت‌کوشی پیش‌شرط کسب درک بهتری از پیچیدگی و منطق نظم کنونی است. درکی که به نوبه خود برای اتخاذ وظایف منطبق با نیازمندیهای مبارزاتی در هر زمان و مکان مشخص، و اتخاذ اولویتهای منطبق با ظرفیتهایمان، ضروری و حیاتی است. چنین رویکردی پیچیدگیها را بیشتر قابل فهم میکند، انجام وظایف را محتملتر میکند، اولویتهای را غنیت‌تر و اهداف را قابل دسترس تر میکند.»

تدوین کنندگان بیانیه سیاسی عقب نشاندن نیروهای آمریکا از افغانستان و راه باز کردن برای بازگشت طالبان را دیدیم بر متن تقسیم کار جهانی چگونه تبیین کردند. اما متوجه این نیستند که این کار بست نظری از پایه و اساس جهت بررسی و ارزیابی از تقسیم کار جهانی گامها عقب تر از هم جایگاه تقسیم کار جهانی است که بر متن شرایط پسا جنگ سردی شکل گرفت، و خود از بیخ و بنیاد شکننده بود، و هم تغییر رویکرد کنونی مورد نظر آمریکاست. به این معنا که شکست رویکرد آمریکا در عرصه تقسیم کار ریشه در گذشته دورتری دارد. در پی جنگهای ویرانگر جهانی اساساً بخش عمده ای از زیر ساختهای اقتصادی کشورهای شکست خورده و حتی فاتح جنگ به ویرانه تبدیل شدند و ده ها میلیون انسان گشته، مجروح و آواره شدند و بزرگترین جنایت و هولوکاست در تاریخ بشریت بوقوع پیوست که مسبب و بانی آن بورژوازی و نمایندگان سیاسی آنها در قدرت بودند. مبرهن بود، این دو جنگ ویرانگر نتیجه قدر قدرتی دول امپریالیستی برای گسترش قلمرو خود و تسخیر هر چه بیشتر بازار جهانی جهت تامین منافع سودجویانه سیری ناپذیر بود. اما پس از پایان دو جنگ جهانی بورژوازی و نمایندگان در قدرت با دو رویکرد مجزا جهان دو قطبی را شکل دادند. قطبی تحت هژمونی آمریکا و قطب دیگر اتحاد جماهیری شوروی و بلوک شرق بود. آمریکا در بلوک غرب که کمترین آسیب را در این دو جنگ نسبت به سایر کشورهای درگیر دیده بود در برابر رویکرد جهانی دیگر اتحاد جماهیری شوروی سابق و اقمارش بزرگترین فرصت تاریخی برایش فراهم گشت تا بازسازی زیر ساختهای صنعتی ویران شده بخش زیادی از ده ها کشور در دو سوی جنگ جهانی را به عهده بگیرد و توان نظامی و تسلیحاتی به تحلیل رفته آنها را جبران نماید. این امر موجب گشت آمریکا عرصه را برای، سرمایه مالی، تجاری و بازرگانی و تسلیحاتی خود وسیعاً باز کند. در ابعاد اقتصادی توانست طی اینمدت کوتاه، راه یک قرن در شرایط عادی را جهت انکشاف سرمایه داری بپیماید. بر متن موقعیت و شرایط جنگ سردی توانست سیادت اقتصادی خود نه تنها بر اروپا بلکه حتی بخشی از کشورها در بلوک بندی اتحاد جماهیر شوروی سابق و آنسوتر را نیز که بشدت در این جنگها آسیب دیده بودند تامین کند. اما قطب دیگر اتحاد جماهیر شوروی سابق و اقمارش بودند که بر متن اوضاع جنگ سرد، یکدوره کوتاه باوجود اینکه زمانی زیادی از جنگ ویرانگر نگذشته بود یک رونق نسبی را ایجاد کرد بگونه ای که نسبت به کشورهای منطقه ای در وضعیت مناسبتری بسر می برد. حتی در این سالها مدعی بود تولید ناخالص ملی آن از آمریکا هم پیشی گرفته. اما دیری نپایید با کشیده شدن به مسابقه تسلیحاتی و گسترش ابعاد آن به توسعه یک بعدی و بازماندن آن از توسعه در ابعاد دیگر کشور را با رکود شدید مواجه کرد. تولید ناخالص ملی دهه شصت و دهه هفتاد به کمتر از 3% رسید و در دهه پایانی عمر به کمتر از 1.5% سقوط کرد و با تشدیدتر کردن حلقه های محاصر اقتصادی از سوی آمریکا و غرب سال به سال وضعیترش رو به نابسامامی بیشتر گذاشت. سطح زندگی و رفاه عمومی بشدت افت کرد. طبقه پرولتاریای انقلابی نیز از همان موقعی که رفرمیستها و ناسیونالیست عظمت طلب روسی به رهبری استالین قدرت را قبضه کردند، عملاً از ایفاء نقش تاریخی خود در برپائی حکومت جمهوری سوسیالیستی کنار گذاشته شدند و رژیم اتحاد جماهیر شوروی را علیه منافع خود دیده و روز به روز بیشتر با آنچه اتحاد جماهیر شوروی اسم گرفت، بیگانه شدند. این امر موجب گشت سلسله

خیزشها و نارضایتی‌ها به وضعیت فلاکت‌ناز نیز عمیق‌تر و اوج بیشتری بگیرد. نهایتاً این عوامل با پاره‌ای دیگر مسائل داخلی و خارجی همگی دست به دست هم دادند و اتحاد جماهیر شوروی را عملاً به نابودی کشاند.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آمریکا و غرب نه تنها از تبلیغات جنگ سردی خود علیه کمونیسم دست بر نداشتند، بلکه زرادخانه خود را صد مرتبه بیشتر علیه کمونیسم تسلیح کردند. شکست اتحاد جماهیر شوروی سابق بی ربط به کمونیسم را عامدانه شکست کمونیسم جار زدند و جشن گرفتند. آمریکا پایان جنگ سرد را خاتمه جهان دو قطبی و آغاز سیادت آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت بلامنازع جهان اعلام کرد. خیال پردازی خام اعاده رهبری جهان از مبانی نظری سیاستمداران بورژوازی و تئوری پردازان آمریکایی و غربی نظیر کسینجر و فوکویاما... تغذیه میکرد و نقشه راه عملی آن پروژه نظم نوین جهانی به رهبری آمریکا بود که روی اتحادیه اروپا و قلدیهای نظامی ناتو که در دوران جنگ سرد تشکیل شده بود اساسا سرمایه گذاری کرده بود.

بحث اینست آن تقسیم کار جهانی که بعد از جنگ سرد به رهبری آمریکا انجام شد از پایه و اساس شکننده بود و حتی از منظر اقتصاددانان جناح چپ بورژوازی و تئوری پردازنش، خلاف منطق سرمایه داری بود. تقسیم کار جهانی بعد از جنگ سرد بسیار خیال پردازانه بود چرا که به آن اتحاد درونی یکپارچه و قدرتمند که آمریکا بواسطه اتحادیه اروپا و ناتو در دهه های نخست دوران جنگ سرد در برابر اتحاد جماهیر شوروی سابق ایجاد شده بود، آنهم دلایل معین داشت، خود را متکی کرده بود. افقی که نظم نوین جهانی را برای خود ترسیم کرده بود روی این اتحاد درونی سرمایه گذاری کرده بود که لااقل از دهه هشتاد میلادی و بعداً در آغاز دهه نود میلادی که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اقمارش تماماً مسجل گشت، بشدت شکننده تر و مدام رو به افول بود. صرفنظر از اینکه آمریکا پس از جنگ سرد، چه خیال پردازیهایی را در سر داشت و چه جایگاهی در «تقسیم کار جهانی» برای خود قائل بود، بعینه دیدیم جهان نه تنها تک قطبی نشد بلکه چند قطبی گشت.

"اگر سیاست جهانی در دوران دو جنگ جهانی به صحنه درگیریهای تهدیدآمیز بدل شد، دلایل آن نبود که کشورهای جدیدی میبایست به تصرف کاپیتالیسم درآورده شوند، بلکه دلایل این بود که تضادهای انکشاف سرمایه داری خصوصاً در اروپا به سایر کشورهای جهان ریشه دوانید و در سایر نقاط جهان نیز بروز بیرونی یافتند." دیگر چنین نبود که در یک سو کشورهای کاپیتالیستی و در سوی دیگر کشورهایی با "اقتصاد طبیعی" و "تک محصولی" یا "توسعه نیافته" قرار گرفته باشند و خود را علیه یکدیگر، تسلیح و بسیج کنند، بلکه این دولت ها بودند که در نتیجه انکشاف کاپیتالیستی به جنگ کشیده شدند. جنگ هایی که فاجعه بارترین حوادث تاریخ بشر را رقم زدند و حیات اقتصادی بخش وسیعی از کشورها در دو سوی جنگ را به ورطه نابودی کشاندند. البته این بدان معنا نیست اکنون که چین، و روسیه و ژاپن کمتر از غرب و آمریکا رویه "سیاست میلیتاریستی ارتجاعی" که دیگر در معنای بورژوازی هم فاقد خصلت انقلابیست را در دستور کار ندارند، آنرا برای همیشه از دستور کار خارج کرده اند. "چرا که آنچه میلیتاریزم را برای طبقه کاپیتالیست ضروری میکند از سه زاویه معنا دارد: «اولاً، وقتی که منافع ملی "شان با منافع ملی" سایر گروهها به رقابت می افتد، ثانیاً بخاطر قابلیتی که سرمایه گذاری در این عرصه برای امور مالی و سرمایه صنعتی دارد، ثالثاً بمتابه ابزار سلطه طبقاتی بر اردوی کار داخل کشور. نکته مهم اینست این منافع در خود هیچ چیز مشترکی با پیشرفت وجه تولید کاپیتالیستی ندارند."

قطبهای چین، روسیه و ژاپن و اقمارشان از عواملی که منجر به شکست اتحاد جماهیر شوروی گشت نخست با تجربه آموختند برای اینکه در آینده به سرنوشت مشابه آن گرفتار نشوند، رقابتهای تسلیحاتی و سرمایه گذاری در بعد میلیتاریستی را بایستی به گونه ای پیش ببرند که آنها را از سایر ابعاد توسعه و پیشرفت اقتصادی باز ندارد! ثانیاً این درس را هم گرفتند که "سیاست میلیتاریستی مدرن!" که در قرون و دهه های گذشته در معنای بورژوازی آن خصلت انقلابی داشت، دیگر فاقد آنند و باید با رویکرد غرب که بواسطه قلدیهای ناتو روی آن می کوبد فاصله بگیرند. بجز در موارد معین که میزان دخالتگریهای سایر دول امپریالیستی "منافع ملی" آنها را با خطر جدی مواجه کند و گر نه حتی المقدور از آن دوری کنند. و فوقاً اشاره شد آنچه میلیتاریزم را برای طبقه کاپیتالیست ضروری میکند یکی این بود "منافع ملی" آنها تهدید شود. و جالب آنکه همه عواملی که میلیتاریزم را برای طبقه کاپیتالیست ضروری می کند هیچ وجه مشترکی با پیشرفت و تولید کاپیتالیستی ندارد. یعنی رویکرد قطبهای آسیایی از زاویه انکشاف کاپیتالیستی تجربه جنگها و شکستها به آنها این درس را نیز داده بایستی تا جایی که در چهارچوب همین مناسبات قادر به انکشاف کاپیتالیستی هستند، رویکرد تقسیم جهان به اعاده رهبری آمریکا را که بنوعی خلاف منطق درونی سرمایه داری عمل میکنند با چالش عظیم مواجهه کند. کما اینکه چین و روسیه از یکسو از طریق سرمایه گذاریهای نجومی و دادن وامها به کشورهای آمریکای لاتین بازارش را تسخیر و ریاضت اقتصادی مرگباری را به این کشورها اعمال کرده که قبل از هر چیز دود آنها به چشم طبقه کارگر میلیونی و محرومان این جوامع فرو می رود و از دیگر سو چین هم که رشد صنعتی، تجاری، تکنیکی و فن آوری در عرصه اقتصادی و نظامی را روی دوش طبقه کارگر صدها میلیونی با استثمار شدید بنا کرده عملاً دارد بخش عمده ای از سرمایه های مالی آمریکا را می بلعد و از اینطریق شاخه های تولیدی در بازار داخلی آمریکا را نیز با چالش بزرگ مواجهه کرده.

رویکردی که وقتی دولت ترامپ نتوانست راه رشد صنعتی و تجاری آنرا سد کند از دو طریق به مقابله با آن برخاست. نخست سعی کرد منافع ملی این کشورهای سرمایه داری را در منطقه هدف بگیرد. حمایت آمریکا از تایوان و همکاری تسلیحاتی با آن در برابر چین آن اهرم فشار است که نه تنها تایوان بلکه سایر کشورهای بلوک چین را میخواد علیه منافع وی تحریک کند. دیگری اتخاذ "سیاست گمرکی ارتجاعی" دولت ترامپ و تیش بود تا مانع رشد رقیب خود در عرصه اقتصادی گردد. سیاستی که اگر نگوییم یک قرن بیشتر است حدود یک سده است دیگر از نقطه نظر اقتصاد کاپیتالیستی مانعی بر سر راه رشد سایر کشورهای صنعتی نیست. "از آنجا که شاخه های متنوع صنعتی امروزه به یکدیگر تمام وابسته هستند، وضع کردن تعرفه های گمرکی بر یک کالا، الزاما موجب بالا رفتن قیمت تولید سایر کالاها در داخل کشور شده و مانع توسعه صنعتی می شود." سیاستی بغایت ارتجاعی که دولت ترامپ و تیم اقتصادی ناسیونالیست عظمت طلب آمریکای پشتش بود، اما نه تنها نتوانست سد راه رشد اقتصادی چین در عرصه تجاری و شاخه های از تولید گردد که این سیاست را خواست اعمال کند، بلکه بحران در داخل آمریکا را خصوصا در همان شاخه های تولید تشدید نمود و متعاقبا وادار به عقب نشینی مبتضحانه از آن شد. یا بستن معاهدات اقتصادی با کشورهای که در بلوک بندی این قطبهای اقتصادی واقع شده اند تا از هم پیمانی با این قطبهای آسیایی خارجشان کند.

روسیه و ژاپن هم که رویکرد مشابه چین را در انکشاف کاپیتالیستی پیش گرفته اند، بیشتر تلاش دارند چالشهای سیاسی و نظامی و بعضا اقتصادی تا کنون ایجاد شده توسط آمریکا در بلوک بندیهای آنها را که منجر به تهدید "منافع ملی" آنها گشته را بیشتر با رشد اقتصادی و تسخیر بازار جهانی پاسخ دهند و به چالش بکشند. تا حتی المقدور از درگیری نظامی خود را دور نگه دارند. در این باب میشود به سرمایه گذارهای معنوی و تسلیحاتی آمریکا و غرب که به بهانه های مختلف به کشورهای اقمار روسیه نظیر اکرین، "روسیه سفید"، آذربایجان و ارمنستان... اختصاص میدهد تا از اینطریق کمشکس ها بر سر پدیده ها و مسائل بجا مانده از قرن بیست و در متن جنگ سرد را که هنوز هم که هنوز است حل نشده باقیمانده اند بیشتر و بیشتر تشدید کند و آنرا همچون اهرمی فشاری علیه آن بکار ببندد. تحت فشار قرار دادن مداوم ژاپن از طریق چندین مرتبه بالا بردن هزینه ی پایگاههای نظامی آمریکا در خاک آن کشور که به منظور تامین حفظ امنیت ملی این کشور مستقر شده.

عقب نشینی پایگاه های نظامی آمریکا از افغانستان، عراق و سوریه ... تابع تغییر رویکرد آمریکا و غرب در سطح جهان است نه بلعکس. رویکردی که آمریکا اینبار با تمرکز و مانورهای نظامی بیش از پیش در پایگاههای ناتو و آبهای آزاد در بیخ گوش قطبهای جهانی به عنوان بخشی از نقشه راه بکار خواهد گرفت، جهت پاسخ به چالش عظیمی که در عرصه انکشاف کاپیتالیستی چین، روسیه و ژاپن و اقمارشان، برای آنها ایجاد کرده اند. تهدیدی که میتواند با یک اشتباه در محاسبات، به فجایعی بسیار هولناک تر از جنگهای جهانی منجر گردد و نصف بیشتر کره زمین را با خاک یکسان کند تا سیادت بورژوازی از اینراه بر جهان تامین گردد!

در بیان واقع نظم نوین جهانی به منظور تغییر جغرافیای سیاسی جهان که با پلاتفرم سیاست میلیتاریستی بشدت ارتجاعی خواست جهان را نظم کاپیتالیستی بدهد، تا به امروز در جای جای جهان جز ویرانی و کشتار و آوارگی میلیونی انسانهای بی تاوان حاصلی در پی نداشت و حتی آمریکا و غرب را از رسیدن به اهداف واقعیشان که انکشاف کاپیتالیستی و عروج اقتصادی و نظامی با استثمار هر چه افسار گسیخته تر بر کرده طبقه کارگر میلیونی بود، در مقیاس با رویکرد سایر دول امپریالیستی باز داشت. این اتحاد درونی شکننده، و سیاست میلیتاریستی با اتکاء به قلدریهای نظامی ناتو فکر میکرد میتواند با چالشهای سیاسی که بر سر راه رقبای جهانی خود در خاورمیانه بوجود می آورد به سیاق قرون پیش می تواند مانع راه رشد آنها گردد از یکسو. و از دیگر سو با بمبارانهای وحشیانه و خاک کشورهای نظیر کویت را به توبره کشیدن در خلیج یک و اشغالگریهای دهه بعد تحت عناوین مختلف همچون جنگ علیه دیکتاتوری، جنگ علیه تروریسم... سلسله خیزشها و انقلابهای احتمالی را با بواسطه آن از محتوا تهی و از سر راه بردارد. و ملزومات انکشاف سرمایه داری را نه تنها در این منطقه بلکه در کل جهان، در خیال خام خود، راسا بعهده بگیرد. اما آن اتحاد بشدت شکننده و قلدریهای ناتو سال به سال تا به امروز حتی از نظر طرفداران سابقش رو به افول بوده. و سایر قطبهای جهانی بعد از جنگ سرد خصوصا چین، روسیه، ژاپن و اقمارشان در تامین ملزومات انکشاف سرمایه داری بدون نیاز آنچنانی به قدر قدرتی نظامی و توسل به نوع میلیتاریزم ارتجاعی ناتو، توانسته اند با عروج در عرصه های صدور سرمایه، رشد تجارت و بازرگانی و سرمایه های عظیم مالی با بهره کشی مزدی افسار گسیخته از کرده پرتلاریای جهانی، میدان را بر غرب و آمریکا تنگ و تنگ تر کنند و عباراتی بازار جهانی را تا حدودی زیادی به تسخیر خود در آورند و اعاده رهبری آمریکا بر جهان را عملا دور بزنند.

از این نظر پدیدهها و وقایع سیاسی و روندهای جاری در خاورمیانه نیز تابعی از کل منطق سرمایه داری جهانی هستند. به این اعتبار بایستی در شکل پایه ای و از منظر کمونیستی چالش و بن بستهاهای آن مورد بررسی و ارزیابی و قابل توضیح و تبیین باشد که دلایل ریشه ای شکست استراتژی آمریکا و غرب برخاسته از چه عواملی جهانی و منطقه ای هستند. عامل شکست نظم نوین جهانی را نمیشود در نبود پروژه توسعه غرب و آمریکا برای تغییر در اقتصاد عقبمانده افغانستان و کشورهای مشابه آن در خاورمیانه و اقتصاد بیشتر طبیعی و بافت عشره ای و روستایی آنها معنا کرد و

توضیح داد. کمالینکه نمیشود برای توضیح آن با مبانی نظری تنها صد و خرده ای سال پیش منشویکها نیز متکی شد که برای دوران خودش حتی تئوری رمانتیستی اقتصادی بود. چه برسد به سرمایه داری محتضر که تکوین پیدا کرده و این فاز تاریخی را از لحاظ منطق سرمایه داری پشت سر نهاده. ما در قطبهای دیگر جهانی اعم از چین، روسیه و ژاپن نیز که رویکردی متفاوت از آمریکا را در انکشاف سرمایه داری پیش گرفته اند و همین هم عاملی گشته تا بنوعی بازار جهانی را تسخیر و میروود آمریکا و غرب را در این میدان به زانو در آورند، بخشا شاهد کشورهای "توسعه نیافته!" با "اقتصاد بیشتر طبیعی!" دست نخورده و ساختار سیاسی و اجتماعی عقبمانده هستیم. بقایایی از اشکال مناسبات پیشین که سرمایه داری در چهارچوب این مناسبات قادر به حل آنها نیست. بیانیه سیاسی از این لحاظ هم از سوسیال رفرمیستهای تازه به دوران رسیده سالهای شروع پسا جنگ سرد عقبتر است که آزمون در پی تحولات جهانی و تقسیم دوباره جهان افق خود را به جنبش رفرمیستی گره زدند و پایان کمونیزم را جشن گرفتند.

بخوانید از سر تیتر کشاف تحت عنوان «"کهنه" در حال زوال است "نو" هنوز ناتوان از زایش» مروری اجمالی بر وضعیت جامعه ایران:

«ایران کشوری پیشرفته اما توسعه نیافته است. پیشرفته بدین معنا که بتدریج دگرگونی را بخود دیده است و در سیر تاریخ ۱۰۰ سال گذشته ساختارهای اجتماعی و بافت طبقاتی آن دستخوش تغییرات اساسی شده اند. اما توسعه نیافته است، بدین معنا که معیارهای یک اقتصاد سرمایه داری توسعه یافته امروزی را برآورد نمیکند و از لحاظ ساختار ایدئولوژیک، حقوقی، اداری و سیاسی فاصله زیادی با جهان توسعه یافته دارد. از لحاظ اقتصادی ایران کماکان مبتنی بر اقتصادی نامولد، غیرمخترع، فاسد و رانتی است. حاکمیت در آن از لحاظ سیاسی مستبد و مبتنی بر ایدئولوژی مذهبی است و از لحاظ فرهنگی کماکان عادات و رسوم عقب مانده در آن رایج است. بنابراین جامعه ایران با روندهای گاه متناقض اما بهم پیوسته روبروست که پیچیدگی خاصی را به این جامعه بخشیده است.

با کشف نفت در ایران در سال ۱۲۸۷ اولین صنعت پیشرفته در این کشور پایه گذاری شد. صنعتی که از آن زمان تاکنون شاهرگ اقتصاد این کشور محسوب میشود و مانع باز ایستادن تپش قلب این اقتصاد شده است. اگر چه این عرصه از اقتصاد به سرعت پیشرفت را به خود دید و در مدتی کوتاه در اقتصاد جهانی ادغام شد، اما در عین حال بر پیشرفت سایر ظرفیتهای تولیدی کشور تاثیر منفی گذاشت و به حاکمان شاهنشاهی و بعدا هم اسلامی یاری رساند تا با اتکا به درآمد حاصله از فروش فرایندهای این محصول هزینه های حاکمیت خود را تامین کنند و خود را از توسعه سایر بخشهای اقتصاد تولیدی بی نیاز بدانند. برای چندین دهه بعداز کشف نفت و پیوستن این صنعت به اقتصاد جهانی، بخشهای دیگر اقتصاد، بخصوص بخش کشاورزی که بیشترین نیروی کار را در خود گرفته بود، از شاخصهای تولید پیشرفته محروم بود و بدون استفاده از علم و ابزارهای پیشرفته به فعالیتهای خود ادامه میداد.

اینکه بیانیه سیاسی در آغاز پاراگراف اول نوشته: «ایران کشوری پیشرفته اما توسعه نیافته است. پیشرفته بدین معنا که بتدریج دگرگونی را بخود دیده است... اما توسعه نیافته است، بدین معنا که معیارهای یک اقتصاد سرمایه داری توسعه یافته امروزی را برآورد نمیکند» تنها و تنها آیه یاس خواندن برای وقوع انقلاب است. این بیانیه سیاسی بشدت با وضعیت متحول ایران بیگانه است. خصوصا پیشرویهای مبارزاتی در یکدهه اخیر را که با خیزشها و اعتصابات مداوم سراسری کارگران و سایر اقشار فرو دست جامعه را شخم زده اما هنوز بدلائل معین به نتایج نهایی مطلوب کارگران که رهایی کامل از انقیاد و استثمار است نرسیده یا نمیبیند یا می بیند و آنرا تا سطح مبانی نظریش تخفیف میدهد. بیانیه ظرفیتهای مبارزاتی و سیاسی این انفجار بزرگ اجتماعی را میخواهد با نظریه "توسعه نیافتگی"، "عدم رشد نیروی مولده در حاشیه و پیرامون و راه رشد غیر سرمایه داری توضیح دهد. و در قسمت اول نوشته منسوخ بودن خاستگاه این نظریه مورد نقد قرار گرفت. بیانیه چون جابجایی برای انقلاب از منظر کمونیستی در افق خود قائل نیست دوره رو به اعتلای انقلابی را نیز میخواهد بشدت کمرنگ نشان دهد و از این نظر مینویسند: «کشور ایران برغم اینکه پیشرفته است اما بدلیل توسعه نیافتگی» هنوز ملزومات تحقق انقلاب و برپایی سوسیالیزم در آن نابهنگام است. علنا انکار میکند ما در دوره رو به اعتلای انقلابی بسر میبریم. انکار میکند ما در دوره گسترش و تعمیق هر چه بیشتر کشمکش، رویارویی و جدالهای سیاسی و طبقاتی بسر می بریم که روز به روز زمینه های رو به اعتلای انقلابی و پا گذاشتن به میدان انقلاب را روی زمین سخت و سفت این تقابلات دوران ساز - گاهی با احتیاط و گاه تعرضی نظیر خیزشهای دی ماه و آبانماه و اعتصابات در جنبش کارگری ایران در بخش های پتروشیمی، نفت، هفت تپه، فولاد اهواز ... جنبش رهایی زن، جنبش دانشجویی ... برغم همه سرکوب عنان گسیخته چنان با سرعتی خیره کننده - در حال پیشروی است و در حال در هم کوبیدن دیواری اختناق است که تصور آن دشوار است. ما دقیقا در دوره ای هستیم که مبارزات هر روز کارگران و فرودستان جامعه که هیچ نفعی در ادامه بقای این نظام ندارند با همه فراز و فرودهایش به پیش می تازد و جامعه کهن را شخم می زند تا هر آنچه از جامعه پیشین که مهر "مناسبات بردگی مدرن" و از خود بیگانگی انسان را بر پیشانی خود دارد، زیر و رو کند، و مهر دوران انقلاب نوین به دور از هر گونه تبعیض و نابرابری را بر آن حک کند. دوره

ای که تنها پیشاهنگان طبقاتی با برنامه از پیش آماده برای سازماندهی نوین جامعه به میدان انقلاب می آیند نه سوسیال رفرمیستها و ناسیونالیستها. دوره ای که متقابلا بخشهایی از جامعه کهن نیز با اتکاء به قدرت حاکمه رو به زوال و شرکایشان، تلاش میکنند پشت آخرین سنگرهای باقیمانده مقاومت کنند، و این مناسبات و مظاهر جامعه کهن را حفظ و پاسداری کنند. دوره رو به اعتلای انقلابی، دوره اتکا به نهاد و ارگانهای برخاسته از اراده کارگران و کمونیستها و توده های فرودست است که اکثریت جامعه میباشند و میخواهند کل جامعه را از قید و بند مناسبات کنونی رها سازند. دوره ای که کمونیستهای راستین عملا در سازماندهی و هدایت جامعه نقش ایفاء کنند، و پراتیک و استراتژی کمونیستی بر فعل و انفعالات جنبشی آنان مسلط گردد. در یک کلام دوره ای که پرولتاریای مدرن در مرکز تحولات اعتلای انقلابی باشد و به موتور محرکه تغییر بنیادین در جامعه تبدیل گردد، یقینا نه تنها دوره تلاش برای سرنوینی انقلابی رژیم رو به زوال را کوتاهتر و کم هزینه تر خواهد نمود، بلکه مراحل بعد از آن یعنی دوره گذار به سوسیالیسم و کمونیسم نیز بسیار کم دردستر و کم هزینه تر پیش خواهد رفت. دوره ای که همین امروز هم به تدوین کنندگان بیانیه نشان میدهد که تر کشاف «کهنه در حال زوال است و "نو" هنوز ناتوان از زایش» مروری اجمالی در مورد وضعیت جامعه ایران، وارونه گویی بیش نیست و "نو" هم اکنون در حال زایش است!

از این منظرست باید گفت بحث کشاف تدوین کنندگان مصوبه جناح راست کومله و حکا پیرامون «تقسیم کار جهانی» نه تنها در مقایسه با مبانی نظری کنگره های دهه های گذشته خود، گسست نظری کرده، بلکه حتی از پیشکسوتان و اقتصاددانان بورژوازی پیشین نیز که این تئوریهای را به وام گرفته اند گامها عقبتر هستند. پدر بنیانگذار سوسیالیسم تدریجی کائوتسکی و ادوارد برنشتاین نیز از آموزه های لاسال آموختند چگونه با انحراف در بنیانهای نظری کمونیسم علمی و از محتوا تهی کردن تحول انقلابی هر کدام به سهم خود خسارهای غیرقابل جبرانی را به جنبش کارگری و جنبش کمونیستی در دوران خود وارد کنند. اگر دورانی کائوتسکیستهای آلمانی یا منشویکها روسی و حتی اس ار ها از مبانی نظری این رهبران به شیوه کمیک تغذیه میکردند دیگر امروز باز گشت به این خاستگاه تاریخی و فرو غلتیدن به سوسیال دموکراسی مضحکه ای بیش نیست. از نظر تدوین کنندگان بیانیه نیز چون کشور روسیه بیشتر دارای "اقتصادی طبیعی" و "بافت روستایی" بود، لابد انقلاب پرولتری در روسیه نابهنگام و برپائی سوسیالیسم خیال پردازی بیش نبوده است! تدوین کنندگان بیانیه بعد از بیش از یک قرن باز شیپور را از سر گشاده می زنند. جالب اینجاست به سیاق پدر سوسیالیسم تدریجی وقتی از تقسیم کار جهانی حرف می زنند آنرا بشکلی پیکارچه ترسیم میکنند که رفع عقماندگیها را منوط به راه حل بین المللی قلمداد میکنند و آنرا امری تدریجی میدانند. اما بدنبال آن یک تناقض بزرگ دیگر را با خود حمل میکنند که سرمایه داری دیگر نه نیازی به ایجاد توسعه و رشد نیروهای مولده در این کشورها تحت سلطه (اسم رمز نیمه مستعمره) که به لحاظ اقتصادی و ساختار سیاسی "پیشا مدرن" (اسم رمز کشورهای غیرسرمایه داری) ندارد و اگر هم بخواهد توانایی آنرا ندارد. تزی که پشت این همه آسمان و ریسمان "کشورهای تحت سلطه" و "پیشا مدرن" خوابیده استنتاج سیاسی و عملی از آن اینست بایستی به رفرمیسم ملحق شوند چرا که نه انقلاب و نه سوسیالیسم شانس برای پیروزی ندارد. به این دلیل بسیار ساده مگر میشود با "اقتصاد تک محصولی" و "عدم رشد نیروهای مولده" و "توسعه نیافتگی"، "وابستگی اقتصادی" طبقه کارگر در حاشیه و پیرامون نامتشکل و کم آگاه را با کارگران در مرکز که کم و بیش به درجه ای از تعالی و رشد طبقاتی و تشکل رسیده اند پیوند زد؟! مگر میشود طبقه کارگر کردستان را که کمتر لوله های دود کش کارخانه ها در آن دیده میشود به مرکز وصل کرد؟! مگر میشود آذربایجان و سیستان و بلوچستان را بدلیل وجود اقتصاد طبیعی به پرولتر بخشهای دیگر ایران مرتبط کرد و انقلاب کارگری را در چشم انداز قرار داد؟! سند سیاسی کنفرانس جناح راست کومله و حکا حتما سر بر آوردن سلفیسم در کردستان را به گوشه ای از رشد بورژوازی تجاری دهات اطراف اورمانات و کرمانشاه ربط میدهد و یک گوشه اش میخواهد بگوید که اینها دارند راه رشد غیر سرمایه داری را طی میکنند. تا اینجا بیانیه سیاسی رئوس برنامه ای حکا و کومله در دهه های پیشین حول نقد مبانی نظری سوسیالیسم خلقی و سوسیال رفرمیستها را یکباره بدور می اندازد. و افقی را که کمونیستها طی برنامه با انقلاب پرولتری و برپائی سوسیالیسم جهت برون رفت از مناسبات بورژوازی پیش روی جامعه گذاشته و ترسیم نموده اند به زبان الکن آنرا تا سطح برنامه سوسیال دموکراسی جرح و تعدیل میکنند. در یک کلام انقلاب پرولتری نابهنگام و سوسیالیسم محال است بجای برنامه پیشین مینشیند.

این جمله رزا لوکزامبورگ بیان حال مبانی نظری جناح راست کومله و حکاست :

«اگر صحت دارد که تئوریهها، تصاویر پدیده های جهان مرئی در مغز انسان هستند، در رابطه با تئوریههای لاسال و برنشتاین و پیروانشان، باید افزود که این تصاویر تماما معکوس اند.»!

در قسمت سوم و پایانی مختصرا به دو تیتز دیگر تحت عناوین «جایگاه چپ ایران» و «جایگاه حزب کمونیست ایران از بیانیه سیاسی کنفرانس خارج کشور جناح راست کومله و حکا می پردازم.»

قسمت سوم و پایانی اختصاص یافته به دو تیتیر «جایگاه چپ ایران» و «جایگاه حزب کمونیست ایران» از بیانیه سیاسی مصوبه کنفرانس جناح راست کومله و حکا که چگونه از مبانی کمونیزم گسست نموده است.

اما لازم میدانم قبل از هر چیز به خاستگاه تاریخی بحث دسته بندی "چپ" و "راست" و "میانه" مختصر اشاره ای کنم تا بهتر متوجه جایگاه اجتماعی و پراتیکی این مفاهیم و واژگان باشیم. مقوله "چپ"، "راست" و "میانه" نیز جزو اندسته از واژگان، مفاهیم و مقولات هستند که به تنهایی چیز زیادی را بیان نمی کنند. به همین خاطر ضرورت معنایی تاریخی و پراتیک اجتماعی این واژگان و مفاهیم که خود محصول عروج سرمایه داری هستند، روشن نمایم. برای اولین بار در تاریخ، در انقلاب کبیر فرانسه سه واژه "راست"، "میانه" و "چپ" معمول گشت. نمایندگان کنسرواتو طرفدار سیستم پادشاهی در سمت راست رئیس مجلس ملی، و نمایندگان لیبرال در وسط و نمایندگان جمهوریخواه و انقلابی (نظیر سوسیالیستهای تخیلی، رابرت اوئن، شارل فوریه و سن سیمون) در سمت چپ می نشستند. این دسته بندی در گذر زمان و در مکانهای مختلف خصوصا با رشد پرولتاریا دچار تغییر و دگرگونی زیاد شد، بویژه با تشدید تضادهای طبقاتی و به این اعتبار منافع متباین، حتی بورژوازی از آن بنفع خود میخواست بهره برداری کند. اما از این نظر که این دسته بندی گرایشات درون جامعه، خود دست ساز بورژوازی بودند در انقلاب کبیر فرانسه و دهه ها بعد سوسیالیستهای تخیلی و حتی آنارشیتها و کمونیزم بورژوازی و خرده بورژوازی این عصر را نیز در بر میگرفت و آنها در این دسته بندی در جناح چپ جامعه قرار میگرفتند. یعنی دسته واژه چپ آنقدر گل و گشاد بود که از جمهوری خواه تا سوسیالیست تخیلی و آنارشیت ... آندوره را در خود جا میداد. اما با پیدایش کمونیزم علمی از سوی مارکس و انگلس و مرزبندی آن به سوسیالیزم تخیلی و کمونیزم خرده بورژوازی و بورژوازی بود که کمونیزم بر شانه های تئوری ماتریالیسم تاریخی- دیالکتیک مارکس استوار ایستاد و جایگاهی علمی خود را نشان داد که از این منظر و تنها از مسیر کمونیزم علمی و پراکسیس انقلابی است که میشود دنیای واژگونه را تغییر داد و بر قاعده نشانده! کمونیزم بمثابه علم رهایی بشریت از قید نظام بردگی مزدی! رهایی از مناسبات بورژوازی! کمونیزمی که ستون فقرات آن طبقه کارگر و کمونیستها هستند. کمونیزم علمی که هیچ نیازی به جرح و تعدیل افش ندارد. کمونیزمی که بدور از اراده گرایی صرف، به نیروی تحول بخش دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا برای گذار به انقلاب سوسیالیستی متکی است. کمونیزمی که نیاز ندارد خود را در دسته بندیهای ساخته و پرداخته بورژوازی تعریف کند. نیازی ندارد سقف کمونیزم را تا سطح افق از پیش تعریف شده بورژوازی تحفیف دهد و پایین آورد. کمونیستهای علمی، ایندسته بندیهای "چپ" و "راست" و "میانه" را تنها روی معنای تاریخی و پراتیک اجتماعی آنها بحث و جدل میکنند تا آنجا که کمونیزم را به بیراهه نبرند. نه کمتر نه بیشتر. نه اینکه در گذر زمان چه تعبیری اینجا یا آنجا از این واژگان و دسته بندیهای آن کرده اند. چون لااقل از دوران مارکس به اینسو هم خود این مفاهیم بنوعی وارد ادبیات سیاسی حتی احزاب کمونیستی در سراسر جهان شد. و مارکس هم که میدانست بعید نیست این دسته بندی بمرور حتی جنبش کمونیستی و جنبش کارگری را متأثر نکند، دقیقا به این خاطر مارکس بعید نمیدید بویژه جنبش کارگری که محل تلاقی گرایشات مختلف هم هست، و بدلیل کمبود آگاهی و شناخت از منافع طبقاتی و سیاسی خود این بحث چپ برایش میدان جاذبه بیشتری ایجاد کند، و از افق رهایی از طریق تحقق انقلاب کارگری و برپائی سوسیالیزم دور گردد. و از این منظر وظایف و تکالیف کمونیستها و پیشروان کارگری چه در عرصه درون جنبش کمونیستی و جنبش کارگری را دشوارتر نماید و میدانست این بزرگترین حربه در دست دشمنان طبقاتی خواهد بود تا صفوف این دو جنبش را با آن دچار تشت و تزلزل کنند. و از این منظر خصوصا به کمونیستها توصیه میکرد که ما کمونیستها نباید خود را در برابر سایر احزاب کارگری قرار بدهیم که بخشا کمونیست نیستند اما مبارزه برای رهایی از قید بردگی مزدی را امر روتین خود میدانند و لو در تبلیغ تلاش می کنند بیشتر افق چپ اجتماعی را بجای کمونیزم میان پرولتاریا ترویج کنند، مگر آنجا که با بورژوازی علیه منافع طبقه پرولتاریا و کمونیستها وارد عمل گردند. و اتفاقا بورژوازی با تسلط ایدئولوژیک و ترمنولوژی مبارزه برای "آزادی" و "رهایی انسان" در چهارچوب مناسبات بورژوازی که در بهترین حالت دموکراسی بورژوایی است، خواست افق "چپ اجتماعی" را بجای کمونیزم در جامعه بنشانند. و از اینطریق افق طبقه پرولتاریا و فرودستان را در قلمرو معینی که به سیادت بورژوازی لطمه نزند تعریف کند. کمونیستها و پرولتاریای جهانی و محرومان بجای چشم انداز تحزب کمونیستی، افق چپ اجتماعی و چپ تحزب یافته را ترسیم کنند! خصوصا از اینترنتناسیونال دوم به اینسو که کمونیزم بورژوازی و سوسیال رفرمیستها در صفوف جنبش کارگری و کمونیستی توانستند به تناسب قوای جدیدی برسند تمام زور خود را زدند تا کمونیزم علمی را تا سطح افق احزاب سوسیال رفرمیست، کمونیزم بورژوایی و خرده بورژوایی پائین آورند. ایندسته بندی چپ و راست بنوعی در سوسیال دموکراسی روسیه و صف منشویکها خصوصا و حتی بخشا بلشویکها هم مورد مناقشه جدی واقع شد که لنین قاطعانه جلو آن ایستاد و کتاب «بیماری کودکی چپ در کمونیزم» را در نقد این انحراف در کمونیزم به رشته تحریر در آورد.

در دوره جنگ سرد و پسا جنگ سرد هم بورژوازی جهانی با تمام قوای زرادخانه ای خود، کمونیزم را از هر نظر مورد هجوم و حتی حذف قرار داد! متأسفانه بخشی از رهبران در صفوف جنبش کمونیستی و حتی کارگری زیر این همه عظیم دوام نیاوردند، مغلوب گشتند و به راست چرخیدند و در بهترین حالت به صف سوسیال دموکراسی در جناح چپ بورژوازی اسباب کشی کردند. کم نبودند احزاب کمونیستی در سراسر جهان که طی ایندوره نه تنها برنامه و استراتژی خود را شدیداً جرح و تعدیل کردند بلکه اسم حزب کمونیستی را برداشتند و اسم حزب چپ بر خود نهادند. تاریخ گواه اینست بخشی از کمونیزم ایران دانش و دستاوردهای کمونیزم علمی بجا مانده از کمون پاریس و انقلاب اکتبر روسیه و متون مارکس، انگلس و لنین پشتوانه نظری و عملکردشان گشت در مبارزه جهت برپائی انقلاب پرولتری، نه در سالهای قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نه بعد از آن مغلوب این هجوم وسیع بورژوازی جهانی نشدند بلکه کمونیزم مارکس را از زیر خوارها تعابیر خرده بورژوازی و بورژوایی از کمونیزم طی دهه های گذشته بیرون کشیدند. قاطع ترین و پیگیرترینشان در سطح ایران و به جرات می توان گفت حتی در سطح منطقه همان کمونیستهایی بودند که موسس حزب کمونیست ایران نیز بودند. به این معنا:

" اگر مانیفست کمونیست اعلام داشته بود که "انقلاب کمونیستی قطعی ترین شکل گسستن رشته های پیوند با مناسبات مالکیتی است که میراث گذشته است، شگفت آور نیست اگر این انقلاب در جریان تکاملی خود با ایده هایی که میراث گذشته است به قطعی ترین شکل قطع رابطه کند"، امروز، در عصر رواج منحنی ترین ایده های ریزونیستی باید اعلام نمود که "انقلاب کمونیستی در گرو ایجاد آن چنان حزبی است که خود بدو بر بستر گسست قطعی با ایده های ریزونیستی که میراث شکست های گذشته جنبش کمونیستی اند، متولد شود و تکامل یابد." در بیان واقع حزب کمونیست ایران که رزمنده ترین و پیگیرترین عناصر کمونیستی و بخشا کارگری را زیر پرچم کمونیزم پراستیک گرد آورد، از این جنس بود."

اینکه دورانی بنیانهای کمونیزم علمی و پراکسیس انقلابی جهت نمایه استراتژی، برنامه، افق، سبک کار و سنت این حزب بود اما بمرور کمرنگ و کمرنگتر شد و حتی بخشا به کنار گذاشته شد و ابراهیم علیزاده نقش برجسته ای در این نقشه پردازی داشت، بحث مجزا می خواهد که ابراهیم علیزاده در این عرصه نیز آیه ها و حدیثهای مفصل دارد. برای نمونه برداشتن "فرمول «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» که تنها بیان تاریخی مشخص تر و علماً دقیقتر وظایف پرولتاریا در مورد درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی بود". و یا تدریجاً سقف کمونیزم علمی را پائین آوردن و برنامه حکا را دور زدن و جرح و تعدیل در آن تا سطح برنامه لیبرالها و سوسیال رفرمیستها. دور افتادن از ادبیات کمونیستی و روی آوری به "گفتمان چپ اجتماعی" و "چپ علی العمومی تحزب یافته"! برخورد مماشات جویانه با مذهب و ناسیونالیسم بجای نقد عمیق!...

حال خاستگاه تاریخی چپ و راست را مختصر شناختیم باید ببینیم دو ترم "چپ اجتماعی" و "چپ تحزب یافته" که هیچکدام کشف و خلق تازه ای نیستند در چپ ایران چه کاربرد سیاسی و عملی برای تدوین کنندگان بیانیه سیاسی و در راستان ابراهیم علیزاده دارد!

اما نخست میرویم سراغ بیانیه سیاسی تا ببینیم از کدامین منظر به «جایگاه چپ ایران» می پردازد:

«چپ ایران را می توان به دو بخش تقسیم کرد. چپ اجتماعی و چپ تحزب یافته. منظور از چپ اجتماعی آن گرایشات، تمایلات و رفتارهایی است که اهداف و ماهیت پیشرو و مترقی دارند و در درون جامعه از سوی کارگران و سایر اقشار فرودست و انسانهای آزادیخواه در زندگی روزمره و در عرصه های مختلف فعالیت اجتماعی پیگیری می شوند. این بخش از چپ جایگاه ویژه ای در جامعه ایران و روند تغییر و تحولات این جامعه دارد و عملاً تنها گرایش و نیروی اجتماعی است که می تواند جامعه را به سوی دگرگونی مثبت سوق دهد. عملکرد و آرمانهای این چپ در دل جدالهای درون جامعه و در بطن مبارزه روزمره شکل می گیرد، ارتقاء پیدا می کند، تغییر می کند، متحمل عقبنشینی می شود تا از نو خود را بیابد و قدرت بگیرد. این چپ اجتماعی را میتوان در اعتراضات کارگری، زنان، دانشجویان و معلمان پیشرو، مدافعان حقوق کودکان و مدافعان محیط زیست رویت کرد. دغدغه های این بخش از چپ مسائل حاد زندگی، موانع پیش روی مبارزات و کسب دستاوردها و فتح سنگرها در بستر یک مبارزه و زندگی اجتماعی زنده است. این بخش از چپ اهداف کوتاه مدت و دراز مدت خود و نیز آرمان و اهداف نهایی را در متن همین مبارزه و زندگی روزمره، به تدریج و به شکل نقادانه ای استخراج می کند و نبض خود را به نبض جامعه پیوند داده است. به همین دلیل این چپ، ضمن دوراندیشی، جهت داری و آرمانگرایی، خود را درگیر آنچه امروز معضل جامعه است کرده و از مسائل حاد اجتماعی غافل نیست و ارزیابی از خود را در پژواک اجتماعی عملکردهای خود جستجو میکند. با وجود اینکه این چپ اجتماعی با موانع عدیده ای در پروسه مبارزه مواجه است، اما تأثیر گذاری آن بر روند مبارزه غیر قابل انکار است و میتوان ادعا کرد که تنها امید جامعه امروز ایران برای سرنگونی رژیم اسلامی و بنیاد نهادن جامعه ای آزاد و مرفه، همین چپ اجتماعی است. با این حال چپ اجتماعی از دو کمبود اساسی رنج میبرد. اول، سازمان و تشکل مستقل و دوم تحزببایی سیاسی.» (خط تاکیدها از من است)

حتما بخاطر دارید در قسمت اول در دو تیتیر «سرمایه داری به عنوان مرحله ای تاریخ» و «تقسیم جهانی کار» که بحث حول مبانی نظری میگشت با فاکت نشان دادم که وجه تشابه تدوین کنندگان بیانیه سیاسی با آیه های لاسالی در چه بود. گفتم این سند هم نظیر لاسال ده ها عبارت توخالی نظیر "توزیع عادلانه"، "حاصل کار" «بی کم و کاست» را بجای مفاهیم مشخص در مانیفست کمونیست بکار می برد. و گفتم چون لاسال نیز بخشا آنها را از دیگران به وام گرفته بود نظیر "قوانین مزد آهنین" حتی خودش معنایش را نمیدانست. نمونه ایش مزد بود که لاسال ظاهر آنرا بجای سرشت واقعی آن اشتباه گرفته بود. اینبار سند سیاسی در بحث جایگاه چپ ایران بجای عبارتهای تهی اقتصادی، عبارات سیاسی و اجتماعی را با "درایت و نبوغ!" که از لاسال به وام گرفته اند کنار هم چیده اند که ظاهری بسیار فریبنده دارد خصوصا برای خوانندگانی که با بارمعنایی و تاریخی این جملات بخوبی آشنا نباشند.

حال نمونه شبه لاسالی دیگر از بیانیه سیاسی: «منظور از چپ اجتماعی آن گرایشات، تمایلات و رفتارهایی است که اهداف و ماهیت پیشرو و مترقی دارند و در درون جامعه از سوی کارگران و سایر اقشار فرودست و انسانهای آزادیخواه در زندگی روزمره و در عرصه های مختلف فعالیت اجتماعی پیگیری می شوند». تدوین کنندگان بیانیه سیاسی پدیده نوظهوری را "کشف" کرده اند که خودشان علنا میگویند گرایشات و تمایلات و رفتارهایی..... که اینچنین است و آنچنان است! فرض میگیریم این "چپ اجتماعی" که بیانیه سیاسی در معرفی آن قلمفرسایی می کند: «منظور از چپ اجتماعی آن گرایشات، تمایلات و رفتارهایی است که در درون جامعه از سوی کارگران و سایر اقشار فرودست و انسانهای آزادیخواه در زندگی روزمره و در عرصه های مختلف فعالیت اجتماعی پیگیری می شوند.» همه صحیح باشد جهت اقتدا کردنشان به آن. اما این گرایشات و تمایلات و رفتارهایی که اهداف و ماهیت پیشرو و مترقی دارند، نخست هنوز پدیده ای موهوم است که بجز تدوین کنندگان بیانیه سیاسی کمتر خواننده ای میدانند کیانند؟! کماینکه بیانیه سیاسی روشن نکرده از کجا باید فهمید اهداف و ماهیت پیشرو و مترقی دارند؟! ثانیاً اینهم معلوم نیست وقتی کارگران نمیدانند این گرایشات و تمایلات و رفتارها که بعید نیست خاستگاه طبقاتی و منافع متضاد داشته باشند این چپ اجتماعی گل و گشاد چگونه این گرایشات را با هم آشتی داده! البته بیانیه سیاسی بعداً که از ترم دیگر تحت عنوان "چپ تحزب یافته" سخن میگوید روشن میشود مبانی نظری خود را میخواهد از زبان چپ اجتماعی بیان کند. و از این منظر است که با اطمینان حتی به نیابت از جامعه می گوید: «که از درون جامعه از سوی کارگران در زندگی روزمره و در عرصه های مختلف فعالیت اجتماعی پیگیری می شوند؟!».

اصلاً اتفاقی نیست در سراسر این بیانیه سیاسی کنفرانس خارج کشور جناح راست کومله و حکا، بجز مواردی که اسم حزب کمونیست ایران آورده شده است، دیگر شما هیچ جا به کلمه کمونیسم و محتوای کمونیستی برخورد نخواهید کرد! کما اینکه وقتی از منظر پدر معنویشان آدام اسمیت تقسیم کار برجسته ترین جایگاه را در انکشاف کاپیتالیسم دارد در بیانیه سیاسی بحث از تضاد طبقاتی بندرت موجود است بجز چند مورد نادر که آنها به عنوان راه گریز در بیانیه به آن آویزان شده اند! بیانیه سیاسی که به حکم اینکه انقلاب کارگری خط قرمز آنست، اگر جاهایی از انقلاب مجبور است اسم ببرد تنها و تنها "انقلاب همگانی" را مد نظر دارد.

چپ اجتماعی از منظر کمونیستها نیز محل تلاقی انواع گرایشات و تمایلات است، و دقیقاً از این منظر وقتی بخواهد به آن بپردازد خلاف آنچه بیانیه سیاسی با رفت و برگشت ذهنی میان گرایش خود این چپ اجتماعی به استنتاجات سیاسی و عملی می رسد، به شیوه زمینی و واقعی گرایشات و تمایلات درون این چپ اجتماعی مورد نظر بیانیه سیاسی را که بخشا با منافع کارگران و اقشار فرودست نامتباين است و به همین اعتبار پراتیک و عملکرد معین را داراست، خم میشود و نشان میدهد. و ضمناً از منظر کمونیستی تلاش میکند آنبخش از چپ اجتماعی که زیر یوغ دیکتاتوری و اختناق و برغم همه محرومیتهای زندگی تلاش کرده اند و میکنند سقف دانش طبقاتی و سیاسی خود را ارتقاء دهند و پیروزی خود در مبارزه را در گرو پیروزمند شدن جنبش کمونیستی و کارگری ببینند، جلب کند، بلکه حتی تلاش میکند با تغییر تناسب قوا بنفع طبقه کارگر سایر بخشهای این چپ اجتماعی در جامعه را نیز به زیر پرچم خود جلب و نهایتاً برای حرکت نهائی بسوی سوسیالیسم از طریق انقلاب کارگری همراه کند. تصویری که ابراهیم علیزاده سر بسته از چپ اجتماعی میدهد درست بر عکس اینست. در این قسمت از نوشته اساساً تلاش شده که نشان دهد ابراهیم علیزاده وقتی میگوید «چپ تحزب یافته» هدف اصلیش کمونیستهاست اعم از متحزب و حتی نامتحزب که مورد هجوم و نفرین تدوین کنندگان بیانیه سیاسی قرار میگیرند. ترم چپ اجتماعی که تدوین کنندگان سند آنرا معرفی کردند، حربه نوین در دست آنان شده تا بواسطه آن افق کمونیستی را تا سطح افق "جنبش همه باهم" و به این اعتبار "انقلاب همه با هم" که چپ اجتماعی در صدر آنست، پائین بکشند.....

بدنبال آن دوباره در معرفی این "چپ اجتماعی" می نویسند: «این بخش از چپ جایگاه ویژه ای در جامعه ایران و روند تغییر و تحولات این جامعه دارد و عملاً تنها گرایش و نیروی اجتماعی است که می تواند جامعه را به سوی دگرگونی مثبت سوق دهد». وقتی گرایشات و تمایلات و رفتارهای این چپ بنا به تعریفی که سند سیاسی از آن کرده، طبقات را به

واسطه قدرت ماورا طبقاتی به هم آشتی می‌دهد این چپ از نظر آنها: "جایگاه ویژه ای در جامعه ایران و روند تغییر و تحولات این جامعه دارد...." آنچه روشن است بیانیه سیاسی به افق گرایش‌ها و تمایلات و رفتارها آویزان می‌شود که در تقسیم بندی کشف سند سیاسی به "چپ اجتماعی" از آن یاد شد. و بیانیه سیاسی در معرفی نهایی خود در مورد این چپ اجتماعی اذعان می‌دارد: «با وجود اینکه این چپ اجتماعی با موانع عدیده‌ای در پروسه مبارزه مواجه است، اما تأثیر گذاری آن بر روند مبارزه غیر قابل انکار است و میتوان ادعا کرد که تنها امید جامعه امروز ایران برای سرنگونی رژیم اسلامی و بنیاد نهادن جامعه‌ای آزاد و مرفه، همین چپ اجتماعی است.» افقی که با انقلاب کارگری و برپائی سوسیالیسم تماماً بیگانه است و از افق برنامه احزاب لیبرال و سوسیال رفرمیست‌ها فراتر نمی‌رود! تقسیم بندی از جامعه که اگر فرض بر آن باشد کاذب نباشد حتی در سند بی هویت است و اتفاقاً به شیوه ای دارند مبانی نظری و فکری خود را از زبان این چپ اجتماعی بیان می‌کنند.

باز می‌خوانید: «این چپ اجتماعی را میتوان در اعتراضات کارگری، زنان، دانشجویان و معلمان پیشرو، مدافعان حقوق کودکان و مدافعان محیط زیست رویت کرد.» چقدر این چپ اجتماعی پدیده نوظهوریست که همه جا هست و حضور دارد و مهمتر از همه ملغمه ای از گرایش‌ها، تمایلات و رفتارهایی است که باید از سند سیاسی بپذیریم اهداف و ماهیت پیشرو و مترقی دارند! و به این اعتبار هم از بیانیه سیاسی بپذیریم این چپ اجتماعی را میتوان در اعتراضات کارگری، زنان.... رویت کرد!

سند سیاسی در تعریف و توصیف نهایی خود از این "چپ اجتماعی" می‌نویسد: «با وجود اینکه این چپ اجتماعی با موانع عدیده‌ای در پروسه مبارزه مواجه است، اما تأثیر گذاری آن بر روند مبارزه غیر قابل انکار است و میتوان ادعا کرد که تنها امید جامعه امروز ایران برای سرنگونی رژیم اسلامی و بنیاد نهادن جامعه‌ای آزاد و مرفه، همین چپ اجتماعی است. با این حال چپ اجتماعی از دو کمبود اساسی رنج می‌برد. اول، سازمان و تشکل مستقل و دوم تحزب‌یابی سیاسی.» حقیقت اینست این سند بسیار آگاهانه در معرفی «چپ اجتماعی» مورد نظر خود یک پاراگراف با عبارات مطمئن می‌نویسد و این بخش جامعه را که از نظر تدوین کنندگان سند گرایش‌ها و تمایلات و رفتارها در آن جمع هستند، بطور سربسته تحویل خواننده می‌دهد. اما در عوض در معرفی "چپ تحزب یافته" که مراد سند کمونیست‌های متحزب و حتی غیر متحزب هم هست سیاه روی سفید شروع به کشف و شهود در مورد آنان می‌کند. بیانیه سیاسی بطور اعجاب آوری تبدیل می‌شود به تحقیق میدانی جامعه‌شناسانه و روانشناختی روی کمونیست‌ها! و چون تیم محقق امکان اینرا نداشته که نظیر انستیتوهای بورژوازی به صفوف احزاب وارد شود و صدها سوژه را تست بگیرد و به "نتایج علمی" دست یابد مجبور شده است فرافکنی کند و کار ارزیابی و تحقیقات شبه علمی آن ذهن‌گرایی پوچ از آب در آید! یعنی تمام ویژگی‌هایی که از «چپ تحزب یافته» بخوانید کمونیست‌های متحزب بر می‌شمارد باز تاب گوشه ای و تنها گوشه ای از جایگاه مناسبات این گرایش است علیه جناح چپ و نفرت پراکنی که علیه کمونیست‌های بیرون از خود تولید و باز تولید می‌کند و ابراهیم علیزاده در راس آن ایستاده است!

بخوانیم از بیانیه سیاسی در مورد "چپ تحزب یافته":

«منظور از چپ متحزب آن بخش از چپ است که در احزاب سیاسی متشکل شده است. این بخش از چپ در فرایند تاریخ خود با مشکلات و معضلات عدیده‌ای در حیطه توانمندی عملی، کسب مقبولت اجتماعی، نواندیشی سیاسی و سازگاری با تغییرات جهان پیرامون مواجه بوده است. مشکلاتی که به نوبه خود نقش بسزایی در عقب نشینی‌ها و پسرقت‌های اجتماعی، از جمله سازمان نیافتگی چپ اجتماعی، گسست‌های فرهنگی، از دست دادن فرصت‌ها و تحمیل عقب‌نشینی در مسیر مبارزات کارگران و سایر اقشار تحت ستم جامعه داشته است. علیرغم جانفشانی‌ها و فداکاری‌های ارزشمند، ناتوانی و کاستی‌های چپ متحزب موجب محروم شدن چپ اجتماعی از رهبری سیاسی کارآمد شده که به نوبه خود سبب گسست در وقوع تغییرات رادیکال در کل جامعه شده است. نیاز مبرم چپ اجتماعی به رهبری سیاسی و تحزب یافتگی از یک طرف و ضعف چپ تحزب یافته در پاسخ به این نیاز، آن شکافی است که جنبش چپ را پراکنده کرده است و از ظرفیتهای آن کاسته است. این دو بخش چپ در واقع مکمل همدیگرند و بدون همگرایی و پیوند عمیق هیچکدام به تنهایی قادر نخواهند بود در مورد نیازمندی‌های گذار جامعه از وضعیت کنونی حق مطلب را ادا کنند. گذشته از عوامل سرکوب و خفقان به عنوان مولفه مهم پیشامد چنین شرایطی، رویکردهای نابخردانه چپ تحزب یافته بیشترین سهم را در آفریدن این شکاف داشته است.»

تدوین کنندگان سند و خصوصاً ابراهیم علیزاده تا قبل از اینکه این مصوبه بیرون بیاید و دست به "ابتکار عمل" بزنند که چپ ایران را به دو بخش تقسیم کنند جزو بخش چپ متحزب بوده اند. میخواهد بگوید ببینید ما برغم اینکه خود نیز جزو بخش دوم این تقسیم بندی هستیم، چقدر بیرحمانه حتی به نقد خود نیز کمر بسته ایم. اما اساساً قضیه این نیست. بحث اینست بیانیه سیاسی ترم چپ اجتماعی را در برابر ترم "چپ متحزب" تا عرش اعلا می‌برد تا با آن نه چپ تحزب یافته بلکه کمونیست‌های متحزب و غیر متحزب را نیز با آن نفرین کند و از آنها شیطان بسازد!

ضمناً بسیار منصفانه اذعان میدارد این چپ اجتماعی با همه توانایی و ظرفیتهایی که دارد از دو کمبود اساسی رنج میبرد. اول، سازمان و تشکل مستقل و دوم تحزبیبایی سیاسی". و به این اعتبار علیزاده با نفرین کردن چپ تحزب یافته بخوانید تحزب کمونیستی اعلام میدارد حزب نوین ایشان در آینده نزدیک که انحلال حزب کمونیستی ایران را قطعی نمود به سهم خود آماده است "چپ اجتماعی" را با تحزب سیاسی آشتی دهد تا از «اول سازمان و تشکل مستقل و دوم تحزب یابی سیاسی که دو کمبود عمده آنست، رنج نبرد!

ترم "چپ اجتماعی" مورد نظر ابراهیم علیزاده ورژن جدید ترم "چپ سنتی"، "چپ خلقی"، "چپ پوپولیستی" است که کمونیزم بورژوازی و خرده بورژوازی ایران آنرا دهه ها بود نمایندگی میکرد و در همان سالهای نخست انقلاب 57 از سوی کمونیستهای متکی به کمونیزم مارکس و کمونیزم پراوتیک مبانی نظری، پراوتیکی و سبک کار و سنت آن مورد نقد قرار گرفت. اتفاقاً حزب کمونیست ایران یکی از وجوهی که فلسفه وجود آنرا ضروری نمود این بود باید جنبش کمونیستی و کارگری ایران را به مسیر اصلی که کمونیزم علمی و پراکسیس انقلابی است، برگرداند. جنبش کمونیستی و کارگری را از زیر آوار خروارهای تعابیر ریزیونیستی و اپورتونیستی از کمونیزم بیرون بکشد و چشم انداز کمونیزم علمی را بروی جامعه بگشاید! رسالت عظیم تاریخی که در حد توان و ظرفیت آنزمان برغم فضای مختلق سیاسی و انواع محدودیتها، از سوی پیگیرترین و عزم جزم کرده ترین عناصر کمونیستی و بخشا کارگری از جنس کموناردها و بلویشکی ها انجام شد و این ترم "چپ سنتی" ... زیر خروارها بحث و نوشتار تئوریک در باب نقد مبانی نظری و فکری ریزیونیستهای اردوگاه سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی و مرزبندی با آن و مبحث سوسیالیزم در یک کشور چرا قابل تحقق است.... (که عمدتاً در بسوی سوسیالیزم نشریه تئوریک ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و حتی جزوه و کتابها چاپ گردیدند) و دوشادوش کار هرکولی پراکسیس های انقلابی کمونیست پیگیر نظیر صدیق کمانگرها، منصور حکمت، جعفر شفیی، ایوب نبویها و غلام کشاورز و جمال چراغ ویسیها... و هزاران کادر و چهرهای شناخته شده کمونیست و کارگری توانمند، مغلوب و بنوعی مدفون نمود و پایگاه طبقاتی و سیاسی آنها بشدت ریزش کرد. عروج کمونیزم مارکس در ایران که به جرات می توان گفت نه تنها افق جنبش کمونیستی و کارگری ایران را بلکه جنبش کمونیستی و کارگری عراق و افغانستان را نیز بنوعی متأثر نمود. کمونیستهایی از جنس کموناردها که در میان کادر و رهبری حزب کمونیست ایران دغدغه های بزرگ برای تغییر جهان داشتند و تنها به محل کار و زیست در کشور خود محدود نبود! حتی مبانی فکری اقتصاددان و نظریه پردازان اروپایی و آمریکائی نظیر پل سونزی و بتلهایم را که هر دو از نقد جامعه آنزمان شوروی به انکار خصلت سوسیالیستی انقلاب اکتر رسیده بودند و به شیوه ذهنی و مکانیکی پیرامون این پدیده شگرف تاریخی به استنتاج دیگری دست یافته بودند را به شیوه ی موجز به نقد کشیدند. منصور حکمت در میان کمونیستها در ایندوره جایگاهی برجسته و غیرقابل انکار دارد! اینکه بعداً تحولات منطقه ای و جهانی بگونه ای تغییر کرد که این تناسب قوا به زیان جنبش کمونیستی و کارگری در یک مقطع تغییر کند و حتا بخشا این عناصر کمونیستی در مبانی فکری و نظری خویش و حزیشان تجدید نظر کنند موضوع دیگرست که خود بحث مجزا و مفصل تر می طلبد.

اما ابراهیم علیزاده سالها مترصد نشسته بود تا در "تقسیم کار جهانی" تناسب قوا بنفع گرایش که ایشان نمایندگی میکند عوض شود. و به ارزیابی امروزی از رویکرد عمومی جهان برسد و با دیدگاه چپ اجتماعی مبانی نظری خود را بیان کند. تدوین کنندگانه سند طی سر تیترهای سرمایه داری به مثابه مرحله ای از تاریخ، تقسیم کار جهانی. و خصوصاً در تیتر افغانستان به عنوان نمونه به شیوه اعجاب انگیز تمام مبانی فکری "چپ سنتی" و "سوسیالیزم بورژوازی و خرده بورژوازی" که با شناخت رمانتیستی اقتصاد سرمایه داری از تئوری پردازان بورژوازی برایشان مانده بود، یکجا همه را به روز کردند و به نمایش گذاشتند! و طی این مباحث استدلال کردند امکان و زمینه های رشد برای کمونیستها و کارگران جهت برپائی انقلاب کارگری و تحقق سوسیالیزم دورنمایی ناروشنی دارد. و از این منظر کمونیستهای متحزب صفوف خود را به گرایش "چپ سنتی" متهم میکند. در صورتیکه مادر همین گرایش امروزی علیزاده و پیروانش، در سال های اواخر دهه پنجاه و بویژه دهه شصت زیر خروارها نقد تئوریک نوزادهايش را به حال خود راه کرد. چون وظیفه تاریخی تمام شده بود در اندوره! این گرایش متأثر از روند جهانی، اتفاقاً آنزمان نیز چون در رمانتیسم اقتصادی بسر می برد عاجز از درک و تبیین انکشاف کاپیتالیستی بود. در رویاهای خرده بورژوازی و بورژوازی اقتصادی خود غرق بود بگونه ای که پایگاه طبقاتی دهه های پیشین خویش را نیز از دست داد. لذا به انزوا و حاشیه افتاد و بتاریخ پیوست. دقیقاً گرایشی که ابراهیم علیزاده و پیروانش نمایندگی می کنند نوزاد به جا مانده از اندوره است که اکنون بزرگ شده و از سر خام اندیشی در متن اوضاع جهانی بیشتر به شیوه ای ذهنی، ارزیابی دلخواهانه وارونه از کمونیستها بدهد و حتی به نیابت از کل "چپ اجتماعی" کیفرخواست علیه کمونیستها صادر کند. از این منظر در مقدمه بیانیه سیاسی آورده است: «مراد این سند آن است که در بطن شرایط عینی و واقعی کنونی دیدگاهی را برای خوانش و درک وضع کنونی به دست دهد و با چنین دیدگاهی بطور مشخص به موقعیت جامعه ایران، موقعیت جنبش چپ ایران و جایگاه حزب کمونیست ایران و تشکیلات خارج آن بپردازد و بر این اساس مهمترین وظایف را تعیین کند». اگر نمیشود این ترمی را که زیر خروارها مباحث و نقد تئوریک مدفون شده و به تاریخ پیوسته دوباره برگرداند نقشه پردازی میکند نخست کمونیستهای صفوف خود را حذف کند چون در آینده نزدیک رسماً با گرایشات و تمایلات و رفتارهایی که تحت عنوان ترم "چپ اجتماعی" مطرح نمود، شیفیت خواهد کرد. به همین اعتبار است "چپ اجتماعی" مطلوب خود که از سازمان زحمتکشانیها تا حزب دمکراتها

... و موش کورهایی که چندین دهه است پشت خاکریز ضدیت به کمونیزم به انتظار چنین روزی نشسته بودند، همه را در برابر کمونیستها علم می کند و تا عرش اعلا می برد.

ببینید سند سیاسی جناح راست کومله و حکا برای چپ اجتماعی که تبلور گرایشات و تمایلات و رفتارهای مورد نظر آنهاست چگونه چپ تحزب یافته یعنی کمونیستها را مورد هجوم قرار میدهد:

«فقدان دغدغه‌های مرتبط به رویدادهای عینی اجتماعی»، «بی‌اعتنایی نسبت به ایجاد تغییرات معین در شرایط معین»، «رویکردانی از نواندیشی و ارتقاءگرایی و بجای آن رویکرد به تعبد، تعهد و تقلید»، «هویت‌های کاذب جمعی و بستن فضای شکوفایی فردی»، «بی‌اعتنا بودن به علم و بجای آن متوصل شدن به تخیل و افسانه»، و نهایتاً «مرجعیت‌پروری و عدم موضع نقادی نسبت به آن».

«بر خلاف چپ اجتماعی که افکار و آرمانهایش را زندگی اجتماعی و پدیده‌های مربوط به این زندگی شکل میدهد، چپ متحزب آرمان و اندیشه خود را در دنیای ذهنی می‌پروراند، از منظر همین ذهن به آینده‌ای آرمانی خیره می‌شود و علیرغم هر تفاوتی که تراوشات ذهنی وی با وضعیت عینی جامعه داشته باشد، در این دنیای ذهنی درجا می‌زند. به بیان دیگر، عقاید سطحی و صرفاً آرمانی جای فهم عمیق از زندگی و مناسبات عینی اجتماعی را می‌گیرد. به همین دلیل اعلام وفاداری روزمره به آرمانها و بازگو کردن این آرمانها بطور شعاری و حماسی خود به هدف اصلی و سنجشی برای قضاوت تبدیل میشود. این قطع ارتباط میان زندگی اجتماعی و آنچه در ذهن چپ تحزب یافته می‌گذرد به شدت موقعیت احزاب سیاسی را تضعیف و آنرا از نیروی اجتماعی خود محروم کرده است. بی‌اعتنا بودن به تاثیر گذاری بر جامعه و عدم تاثیرپذیری از محیط پیرامون خود، عملاً چپ متحزب را درونگرا و خود محور کرده است، به شکلی که از جهان پیرامون خود هراس دارد. از هر فرد و جمع و شرایط اجتماعی که با آنچه در ذهن وی می‌گذرد مطابقت نداشته باشد، دوری می‌ورزد و چنین خود منزوی کردنی را نمادی از “رادیکالیسم” محض می‌پندارد...»

ابراهیم عزیزاده سالهاست دیگر اینرا پنهان نکرده که در صف بندی جهانی خود را با کدام افق و جنبش اجتماعی تداعی میکند. تدوین کنندگان در بیانیه سیاسی با توجیه اینکه آنها نظیر کمونیستها “نسبت به ایجاد تغییرات معین در شرایط معین بی‌اعتنا نبوده‌اند” در دنیای واقع نیز نشان داده‌اند در عمل متحد راستها و ناسیونالیستها هستند. تدوین کنندگان بیانیه قدر مسلم حق دارند کمونیستهای را مورد نقد جدی قرار دهند و علل و عوامل پیشروی و پس رویهای تاریخی آنها را بررسی کنند و اتفاقاً این به بالندگی همان چپ اجتماعی مورد نظر بیانیه سیاسی عزیزاده هم یاری می‌رساند. کمونیستهای متحزب و غیر متحزب نیز هیچکدام منکر این نبوده‌اند که هنوز نتوانسته‌اند بدلائل عدیده ارتباط ارگانیک با جنبش کمونیستی و کارگری در درون جامعه را چنان برقرار کنند تا توانایی جابجایی نیرو در مقیاس توده‌ای را داشته باشند و همه ظرفیتهای جنبش کمونیستی و کارگری را جهت برداشتن موانع بر سر راه انقلاب کارگری و کمونیستی را بکار اندازند. و اتفاقاً یکی از دلایل شرایط پیش رو که کمونیستها پراکنده هستند به این عامل بر میگردد. اما عزیزاده به جای وارد کردن نقد از این زوایه کل فلسفه وجود کمونیستهای متحزب را با فرافکنی و با تحقیقات میدانی که حتی فاقد معیارهای انستیتوهای روانشناختی و جامعه‌شناسی بورژوازی است، زیر سوال می‌برد! ابراهیم عزیزاده برای نقد کمونیستهای متحزب بجای اینکه از زمینه‌ها و امکانات موجود در جامعه حرکت کند و انوقت روی عدم توانایی و کارایی ما کمونیستها به قضاوت بنشیند از ذهن کنکاشگرانه خود حرکت میکند و از تحزب کمونیستی شیطان می‌سازد که ناتوانند....

این یک نمونه تیپیک خود تدوین کنندگان سند سیاسی است بخوانید: «چنین است که چپ تحزب یافته مشروعیت خود را نه از تاثیرگذاری بر شرایط و رویدادهای معین در متن مبارزات و زندگی اجتماعی، نه در رابطه‌اش با چپ اجتماعی و سهم شدن در زندگی و مبارزات آن، بلکه در ذهن خود سراغ می‌گیرد.» اما دقیقاً این عزیزاده است که بشدت از ذهن خود سراغ پدیده‌های پیرامونش از جمله تحزب کمونیستی می‌رود. بجای اینکه از شناسایی فرصتها، تشخیص موانع و واقعیات و محدودیتهای موجود در آن برای مبارزه حرکت کند و بعد به نقد کمونیستهای متحزب برسد وارونه‌گویی می‌کند! از این منظر دوباره باید گفت: “اگر صحت دارد که تئوریه‌ها، تصاویر پدیده‌های جهان مرئی در مغز انسان هستند، در رابطه با میانی نظری تدوین کنندگان بیانیه سیاسی، باید افزود که این تصاویر تماماً معکوس‌اند!”

ابراهیم عزیزاده و تیمش برای گسست نظری از کمونیزم سالهاست روی این پروژه خشت روی خشت می‌گذارند و بسیار تدریجی و با تامل در سطوح معینی برای آن بستر سازی کرده‌اند. نخست به شیوه بیشتر شفاهی در برنامه‌های تلویزیونی و مدیای اجتماعی زمینه‌های شکلگیری و تاریخچه نه تنها حزب کمونیست ایران و کومله بلکه حتی جنبش کمونیستی و کارگری در کل منطقه را مصادره کرده است. پخش مصاحبه پنج حلقه‌ای ابراهیم عزیزاده تحت عنوان «حزب کمونیست ایران، ناکامی‌ها، دستاوردها و چالشها» آگوست سال 2015 در ویژه برنامه تلویزیون حزب کمونیست ایران، تاریخ کومله از نگاه ابراهیم عزیزاده در هشت حلقه با “رادیو کردانه” که آنهم در آگوست سال 2015 در تلویزیون کومله پخش گردید، و بدنبال این سلسله برنامه‌ها بحث «رفرم و انقلاب» را نیز بعنوان بحث دورن حزبی در دو حلقه پیش برد و ضمناً جلسه سخنرانی در دانشگاه سلیمانیه و چندین مبحث کشف دیگر درون تشکیلاتی که در مدیا پخش گردیدند همه در راستای

خدمت به هدفی بود که گرایش کنونی ابراهیم علیزاده را قوام ببخشد. سلسله مباحثی که یک به یک بیانگر این هستند که چگونه سرپای تاریخ جنبش کمونیستی اعم از تاریخ حکا و کومله را دلخواهانه روایت میکند تا گرایش سوسیال رفرمیستی خود را بر جای آن بشناند و به خورد جامعه بدهد! هر کدام از مصاحبه ها میتواند خود بطور مجزا مورد نقد قرار گیرد که ابراهیم علیزاده تاریخ را به این منظور دست کاری کرده تا راه را برای گرایشی که امروز نمایندگی میکند و بواسطه آن کمونیستهای صفوف خود را می کوبد و حذف میکند، هموار نماید.

باز بخوانید از بیانیه سیاسی:

«... از هر فرد و جمع و شرایط اجتماعی که با آنچه در ذهن وی میگذرد مطابقت نداشته باشد، دوری میورزد و چنین خود منزوی کردنی را نمادی از "رادیکالیسم" محض میپندارد. از اینرو، این خودمنزوی کردن به بخشی از اصول و پرنسیپ، هویت و آرمان تبدیل می شود و نادیده گرفتن این اصول و پرنسیپ به عنوان "خیانت" تلقی میگردد. به همین دلیل از بیرون، بخصوص از منظر چپ اجتماعی، چپ تحزب یافته جذاب و گیرا به نظر نمیرسد. عدم روی آوری اعضای چپ اجتماعی به چپ تحزب یافته، آنهم در اوج گسترش تمایلات به گرایش چپ در جامعه و نیاز و تمایل به کار متشکل حزبی، نشانه چنین شرایط نامطلوبی است. میبینیم که ترکیب بخش عمده چپ تحزب یافته ایران را فعالین دهه های چهل و پنجاه شمسی تشکیل می دهند که موقعیت سنی آنها بالای ۶۰ و ۷۰ سال است و اغلب بر اساس تصورات و دانش آن دوره حزبشان را اداره می کنند و با همین دید هم به جامعه امروز مینگرند.»

"اگر نیروی جاذبه ای نبود سیبها نیز بر درخت مدام العمر میمانند! اگر قرار باشد سیبی از درخت بیافتد رهبری مادام العمری ابراهیم علیزاده است باید پایانی داشته باشد! تدوین کنندگان بیانیه سیاسی در یک رفت و برگشت ذهنی میان گرایش خود و چپ اجتماعی به این "استنتاج منطقی رسیده اند: «بی اعتنا بودن به تاثیر گذاری بر جامعه و عدم تاثیر پذیری از محیط پیرامون خود، عملاً چپ متحزب را درونگرا و خود محور کرده است، به شکلی که از جهان پیرامون خود هراس دارد. ... از اینرو، این خودمنزوی کردن به بخشی از اصول و پرنسیپ، هویت و آرمان تبدیل می شود و نادیده گرفتن این اصول و پرنسیپ به عنوان "خیانت" تلقی میگردد. به همین دلیل از بیرون، بخصوص از منظر چپ اجتماعی، چپ تحزب یافته جذاب و گیرا به نظر نمیرسد.»

ببینیم چگونه این همه هجوم به چپ متحزب نزد علیزاده معنا پیدا میکند. وقتی میگوید مطالعه نمیکند و بروز نیستند و بشدت دچار جمود فکری شده اند و با دنیا پیرامون خویش بی ارتباط هستند به روشنی منظورشان اینست مثل ایشان از کمونیسم رویگردان نیستند. و منظورشان اینست کمونیستهای متحزب و غیر متحزب، پدیده های جهان پیرامون را با متون علم کمونیسم توضیح میدهند. بیانیه سیاسی توضیح علمی مناسبات کاپیتالیستی و تلاش برای امحای آن از مسیر انقلاب پرولتری را متهم به «مرجعیت پروری و عدم موضع انتقادی»! قلمداد میکند. از این نظر در سند مینویسد چپ متحزب: «مراجعی را برای خود در نظر گرفته اند و به آنها جایگاهی مقدس و افسانه ای میبخشند.. و به روز نیستند!»

البته ما کمونیستها بخوبی متوجه منظور تدوین کنندگان بیانیه سیاسی هستیم که منظورشان از مرجع و به روز بودن و ارتباط با دنیای پیرامون چیست! ما را شمتانت میکنند که کمونیستها هراس دارند که چنان به روز باشند که مرجعشان ایدئولوگ ها و نظریه پردازان بورژوازی گردد و از روی دست آنها نت برداری کنند علیه کمونیسم. حقیقتاً ما اعتراف می کنیم از این وحشت داریم به چنین سرنوشتی مواجه شویم. بیشتر این ارزیابها در مورد کمونیستهای متحزب و غیر متحزب بشدت ذهنی هستند و علیزاده میداند فاقد ارزش علمی است و با هیچکدام از معیارهای تحقیق و تفحص حتی آکادمیسینهای بورژوازی خوانایی ندارد. اگر ذهنی گرائی ایشان را حتی نادیده بگیریم در بیان واقع هیچ کسی نمی تواند منکر این باشد که ابراهیم علیزاده و تیمش "مطالعات تنوریکشان"، "شکوفائی فردی"، "بروز بودنشان" و "ارتباط وسیعشان" با دنیای پیرامونشان" آنها را بطور اعجاب آوری به قلب صفوف نه حتی "چپ اجتماعی" (با ویژگیهایی که در بیانیه سیاسی از آن وصف شد) بلکه راستها و ناسیونالیتهای محلی پرتاب کرده است. تنها در این میدان ذهنگرایی برای علیزاده محلی از اعراب ندارد و بمعنای واقعی کلمه عملگراست. سالهاست در تلاش است گرایشات، تمایلات و رفتارهای مختلف را با هم آشتی دهد! در این میدان از ترم «چپ اجتماعی» که افق آنرا با ویژگیهایش ترسیم نمود ظرفیت سازش و مماشات بیشتر دارد برای اینکه زیر پای جنبش کمونیستی را خالی کند. اتفاقی نیست این شاگرد کائوتسکی، چندین دهه است که راستها به ایشان اقتدا میکنند.

ابراهیم علیزاده جزو حوزه های اولیه سازمان سیاسی مخفی بود که قبل از قیام فعالیت زیر زمینی داشت. و حتی بعد از قیام نیز تا کومله علنی شد در این حوزه ها مشغول کار و فعالیت درون جامعه بودند. از این حوزه ها، یکی حوزه "شمال و مرکز" کردستان بود که چند شخصیتشان هنوز در قید حیاتند. آقایان مهدی، ایلخانیزاده، علیزاده و رحسین مراد بیگی. دو نفر اول چندین دهه است صف خود را مشخص کرده اند و بارها در مدیا اذعان داشته اند که کمونیسم پرورسه ای شکست خورده است، حتی عملاً نقشه حذف و ترور کمونیستها را در دستور کار داشته اند. خلاصه کلام در جناح چپ بورژوازی مشغول خوش خدمتی هستند! ابراهیم علیزاده نیز سالهاست که نظیر بخش زیادی از کمونیستهای متحزب دچار "جمود فکری" نشده، دامنه ارتباطش را بجز با کمونیستهای صفوف حزب خود، کمونیستهای متحزب و کمونیستهای نامتحزب،

کارکران انقلابی و کمونیست، دانشجویان کمونیست و زنان کمونیست با همه گرایش‌ها و تمایلات اجتماعی تا سطح بسیار مطلوب ارتقا داده است. اما تا جایی که من اطلاع دارم فعالیت‌ها و دغدغه‌های یکی از اعضای این حوزه تا به امروز هم جزو آن تقسیم‌بندی عزیزان نیست و افق چپ اجتماعی مورد نظر ابراهیم عزیز را جایگزین افق کمونیسم علمی نکرده ر. حسین مرادیگی است. ضمناً اصلاح خبر دارم ایشان از یکسو در حین این که یک دهه بیشتر است با مریضی لعنتی سرطانی می‌جنگد از دیگر سو از منظری کمونیستی در یک حوزه مبانی نظری یکی از ایدئولوگ‌ها و اقتصاددانان کلاسیک بورژوازی به اسم توماس پیکتی را که سال 2013 کتابی قطور چند صد صفحه‌ای تحت عنوان پرطمطراق "سرمایه در قرن بیست و یکم" چاپ کرده است، و در میان همان "چپ اجتماعی" و خاص‌تر روشنفکران بورژوازی غوغا به پا کرد، و جالب‌تر از آن شیفتگان چپ اجتماعی جهت‌زدیت با کمونیسم اتفاقاً از روی دست این قماش اقتصاددان، ایدئولوگ و نظریه پردازان نت برداری میکنند، نقد و افشا کرد! جالب اینجاست تدوین کنندگان سند مراجعه به مبانی و متون کمونیسم "مرجعیت پروری"، "رویگردانی از نواندیشی و رویکرد به تعبد، تعهد و تقلید" قلمداد میکنند. اما بازگشت به تئوریهای بنیانگذار اقتصاد کلاسیک بورژوازی آدام اسمیت را که نزدیک به یک قرن از کمونیسم علمی قدمت بیشتر دارد (و از سوی مارکس به شیوه ریشه‌ای نقد گردید) و یا به وام گرفتن نظریه‌های اقتصادی پیراون ایشان نظیر دورکیم... تا سوسیال رفرمیستهای نظیر سمیر امین نو اندیشی به حساب می‌آورند و مایه فضل فروشی آنها است!

اما باز از بیانیه سیاسی بخوانید: «... موقعیت و بینش حامیان این دیدگاه در درون حزب همان بینش و موقعیت رایج در چپ سنتی تحزب یافته است، یعنی فقدان دغدغه‌های مرتبط با رویدادهای عینی اجتماعی و بجای آن خیره شدن به مدینه‌ای فاصله در آینده‌ای نامعلوم، بی اعتنا بودن نسبت به ایجاد تغییرات معین در شرایط معین، معطوف شدن به درون گرایی و هراس از جهان پیرامون، رویگرداندن از نواندیشی و ارتقاءگرایی و بجای آن رویکرد به تعبد، تعهد و تقلید، هویت‌های کاذب جمعی و بستن فضای شکوفایی فردی، بی اعتنا بودن به علم و خرد خود و بجای آن متصل شدن به تخیل و افسانه و منزله پنداشتن» «مرجعیت» و عدم موضعی انتقادی نسبت به آن...»

ببینیم آنچه به رشد و بالندگی عزیزان کمک کرده که میان چپ متحزب و حتی چپ اجتماعی مقام بخود بدهد و اینگونه بی پروا کمونیست‌ها را به توپ ببندد چیست! ایشان با توجه به اینکه نظیر کمونیست‌ها به "جمود فکری" گرفتار نشده و با دنیا پیرامونش در ارتباط است... بر کمونیست‌های متحزب می‌تازد و لقب چپ سنتی خود را بر آنها می‌نهد. حال ببینیم این رشد و بالندگی و این ارتباط قوی ایشان طی چند دهه گذشته از حلقه ناسیونالیست‌های کرد و بخشا سراسری فراتر رفته! طی لاقابل یکدهه گذشته ابراهیم عزیزان و پیرانش کارنامه‌ای درخشان از ارتباط با دنیای پیرامون خویش دارند. ایشان با مشارکت در "کنگره ملی کرد" قصد داشت بر صندلی خالی اوجالان بنشینند و بزعم خود ناسیونالیست‌های کرد را که در بی افقی سیاسی دست و پا می‌زدند انسجام ببخشند و زیریک پرچم متحد کنند. اما رهبری احزاب اخویش برای ایشان چنین جایگاهی قائل نبودند. بدنبال آن در "کنفرانس میری" در اربیل یکی از سخنرانان در صف مقدم ناسیونالیست‌ها شد که پدی طولانی در به بیراهه بردن مبارزات انقلابی در مقاطع مختلف تاریخی داشته اند. شتابزده سخنگوی مرکزی همکاری احزاب ناسیونالیست کرد گشت تا اینکه کمونیست‌های صفوف حزبش گفتند شما از خط قرمز حزب عبور کردید، مجبور شد این پست را به تعویق اندازد. بسرعت میان نه تنها ناسیونالیست‌های کردستان عراق رشد نمود بارها افق سوسالیزم خلقی و پوپولیستی "مام جلال" رهبر اتحادیه میهنی یکی از فراعنه‌های کردستان عراق از اوایل دهه نود را گردگیری کرد و کشتار و جنایت‌های سه دهه شان را زیر فرش کرد. رفتن پای چندین بیانیه سیاسی مشترک با 33 سازمان عشیره‌ای فوق ارتجاعی مذهبیون و ناسیونالیست‌های کردستان سوریه. و بعد از اینکه از سوی کمونیست‌های صفوف حزب و کومله و بیرون از تشکیلات مورد نقد و افشا گردید، رهبری راست کومله اطلاعیه صادر کرد و انکارش نکرد که این دیپلماسی سری سالهاست بر متن اوضاعی و شرایط جدیدی که بر کردستان سوریه حاکم است در جریان است. اما هفدهمین بیانیه که آخرینشان بوده، و امضای آنها را نیز بر خود دارد بدون اطلاع آنها گویا آورده شده است! در واقع اطلاعیه کومله تائید کرد سالهاست در چهارچوب معین با این جریان‌ها که از سلفیست‌های سوپر ارتجاعی نظیر مفتی زاده تا ناسیونالیست‌های عقبمانده در آن جمع بودند چندین بیانیه را امضاء کرده اما از مورد اخیر بیخبر است! این دیپلماسی سری جناح راست، حتی گرایش چپ از آن بی اطلاع بود و وقتی اعتراض کمونیست‌ها از درون و بیرون به این سیاست بغایت راست و دیپلماسی سری اوج گرفت، دبیرخانه وقت کومله طی اطلاعیه خویش به شیوه‌ای بسیار هستریک به کمونیست‌ها حمله ور گشت. و عملاً اتحادی که از مدتها پیش با کمونیست‌ها شروع کرده بود را به بن بست کشاند. میتوان ده‌ها و صدها فاکتور آورد که واقعا ارتباط ایشان با دنیای پیرامون از جنس گرایشی بوده که سالهاست آنرا نمایندگی میکند.

اکنون باید ببینیم تیترا «جایگاه حزب کمونیست ایران» در بیانیه سیاسی چگونه بررسی میشود.

بیانیه سیاسی جناح راست کومله و حکا تمام آسمان و ریسمان کردنش از مقدمه تا تیتراهای «سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ»، «تقسیم کار جهانی»، «افغانستان به عنوان نمونه»، «کهنه در حال زوال و "نو" هنوز ناتوان از زایش» و بالاخره «جایگاه چپ ایران» و مباحث کشاف آن پیرامون دو ترم «چپ اجتماعی» و «چپ تحزب یافته» مراد اصلی آن کیفرخواست صادر کردن علیه کمونیست‌ها بود. از همین منظر علنی‌تر از همیشه نشان دهد نه تنها در میان به اصطلاح

«چپ ایران» بلکه در صف بندی جهان کجا ایستاده و کدامین افق و جنبش را نمایندگی میکند. در مجموع این مبانی نظری روشن است در عالم واقع نیز باید مابه ازای مادی داشته باشد برای تدوین کنندگان سند سیاسی. این سند سیاسی دارد پلاتفرم «چپ اجتماعی را که همه گرایشات و تمایلات و رفتارها با اهداف و ماهیت پیشرو و مترقی را که گویا از درون جامعه از سوی کارگران و سایر اقشار فرودست و انسانهای آزادیخواه در زندگی روزمره و در عرصه‌های مختلف فعالیت اجتماعی پیگیری می‌شوند.» و خود سند هم درک روشنی از ماهیت واقعی آن ندارد تبلیغ و ترویج میکند. تدوین کنندگان سند صریح و بدون هیچ گونه شائبه ای میگویند «با وجود اینکه این چپ اجتماعی با موانع عدیده‌ای در پروسه مبارزه مواجه است، اما تاثیر گذاری آن بر روند مبارزه غیر قابل انکار است و میتوان ادعا کرد که تنها امید جامعه امروز ایران برای سرنگونی رژیم اسلامی و بنیاد نهادن جامعه‌ای آزاد و مرفه، همین چپ اجتماعی است.» به همین خاطر کل افق آنها را نیز همین چپ اجتماعی پوشانده است. گرایش و جنبشی که علیراده در ایندوره نمایندگی میکند با «چپ اجتماعی» و با ویژگیها و خواصی که از آن بر شمرد منافعتش تامین میشود. به همین منظور بر متن اوضاع جهانی و منطقه ای می‌خواهد با آن نداعی گردد نه با کمونیزم! از این نظر چنان این «چپ همگانی» را برجسته میکند تا پرچم و افق کمونیزم علمی را که فلسفه وجودی حزب کمونیست ایران را نیز تشکیل میدهد، پائین بیاورد، و نقشه پردازی برای انحلال آنرا در آینده نزدیک متحقق نماید!

بخوانید از بیانیه سیاسی چه تصویری از فلسفه وجودی و جایگاه حزب کمونیست ایران از پیدایش تا به امروز میدهد: «اگر چه حزب کمونیست ایران از لحاظ مبانی فکری، برنامه و استراتژی دارای رویکردی رادیکال و پیشرو در برخورد به وضع موجود است و تاریخی از فداکاری و کوشش صمیمانه در راستای تحقق این برنامه و استراتژی را پشت سر خود دارد، حزب کمونیست ایران، به عنوان عضوی از خانواده چپ تحزب یافته ایران، به رغم توسعه و رشد چپ اجتماعی و بلوغ جنبشهای اجتماعی رادیکال در درون جامعه، در حاشیه قرار گرفته است و عملاً منشا اثر در جامعه ایران نیست. به بیان دیگر، تناسبی میان رشد رادیکال جامعه و جنبشهای پیشرو اجتماعی و موقعیت کنونی حزب کمونیست ایران وجود ندارد.»

اکنون به اختصار از سند کنگره موسس حزب بخوانید تا تفاوت گرایشات و دیدگاههایی که در درون جنبش کمونیستی و کارگری سقف کمونیزم علمی را بسته به اوضاع و احوال جهانی تا سطح برنامه سوسیال دموکراتها جرح و تعدیل می‌کنند بهتر متوجه گردید:

"در تحلیل نهایی، این قدرت سرکوبگر بورژوازی نیست که جنبش جهانی پرولتاریای انقلابی را با ناکامی روبرو ساخته است، چراکه هیچ نیرویی در برابر قدرت متحد و متشکل صدها میلیون زن و مرد کارگر آگاه به منافع طبقاتی که تولید کنندگان کل ثروت و قدرت جامعه بورژوایی‌اند، یارای مقاومت نخواهد داشت. اگر امروز، در انتهای قرن بیستم، "انقلاب پرولتری قرن نوزدهم"، هنوز به ثمر نرسیده است، نه به خاطر تمکین پرولتاریا به قوه قهر بورژوازی، بلکه در اساس به دلیل رواج و سلطه وسیع افکار، آراء و سیاست‌های بورژوایی در صفوف خود پرولتاریاست؛ افکار و سیاست‌هایی که جنبش پرولتری را از درون مهار می‌زنند، در آن بذر سازش طبقاتی، تسلیم‌طلبی و نفاق می‌پاشند و از تبدیل آن به یک جنبش عظیم و قدرتمند جهانی ممانعت می‌کنند."

ابراهیم علیزاده در راس تیم خود خصوصاً طی یک‌دهه اخیر تمام توان نظری و فکری را خود را بکار بسته تا زمینه‌های شکلگیری حزب کمونیست ایران و عروج پر افتخار تاریخی آنرا که خصوصاً برای یک‌دهه بر تارک جنبش کمونیستی و بخشا کارگری ایران درخشید، به شیوه شفاهی در سلسله برنامه‌های ویژه تماماً تحریف کند. ویژه برنامه تلویزیون حزب کمونیست ایران سال 2015 پنج حلقه از برنامه خود را تحت عنوان «حزب کمونیست ایران، ناکامی‌ها، دستاوردها و چالشها» اختصاص داد که در آن نه تنها تاریخ حکا را بلکه تاریخ جنبش کمونیستی و کارگری از انقلاب 1905 و انقلاب اکتبر 1917 تا زمینه‌های شکلگیری کومله و حکا را نیز تحریف نمود و در مدیای تشکیلات هم پخش گردید. تدوین کنندگان این سند اگر به گذشته خود پشت نکرده بودند یقیناً نمی‌توانستند با خیال راحت اینگونه در مورد این تاریخ برغم همه افت و خیزهایی که حزب کمونیست ایران پشت سر گذاشته به قضاوت بنشینند. حال هم به همین سیاق این سند میگوید: "اگر چه حزب کمونیست ایران از لحاظ مبانی فکری، برنامه و استراتژی دارای رویکردی رادیکال و پیشرو در برخورد به وضع موجود است و تاریخی از فداکاری و کوشش صمیمانه در راستای تحقق این برنامه و استراتژی را پشت سر خود دارد، اما این حزب به دلایل متعددی، عمدتاً فضای خفقان و سرکوب رژیم اسلامی و عدم برخورد مسئولانه و خردگرایانه به مشکلات مبارزاتی از طرف بخشی از رهبری حزب در دوره‌های مختلف که هر بار سبب بحرانهای درونی و انشعابات شده است، امکان پیشرفت و توسعه را نیافته است."

تدوین کنندگان این سند نیز به روش خودشان دارند همان پروژه مهندسی را امتحان میکنند که سال 2000 به منظور "احیای کومله سال 57 از حکا و کومله انشعاب کردند. احیای کومله سال 57 یعنی دوباره بازگشت به خط یک کومله که ایران را

کشوری "نیمه مستعمره و نیمه فئودالی" و غیر سرمایه داری می دانست و در کنگره دوم کومله از سوی خط دو در رهبری کومله عمیقاً نقد و کنار گذاشته شد!

البته ابراهیم علیزاده که با چند دهه تأخیر از احزاب اخویش سازمان زحمتکشانیها اقدامات لازم را شروع کرده تا علناً به صف سوسیال دموکراسی شیفیت کند با روش متمایزتر از آنها دارد مسیر را هموار میکند. یک تفاوت بارز ابراهیم علیزاده با اخوهایش در اینست که ایشان برای رویگردانی از کمونیسم تلاش میکند با نفوذ کلامی که از طریق پایگاه طبقاتی حزب و کومله در قطب جنبش کمونیستی و کارگری در کردستان طی چندین دهه از فعالیت و مبارزه کمونیستی پیشین خود بدست آورده، حتی الامکان از بدنه خصوصاً جنبش کارگری کردستان برای پیش برد پروژه اش بتواند نهایت بهره بگیرد! ابراهیم علیزاده با این روش دو هدف اساسی را تعقیب میکند، نخست اینکه با زبان کمونیسم حرف میزند تا کم و بیش از بدنه جنبش کمونیستی و کارگری در کردستان نیرو حول گرایشی که نمایندگی میکند، بسیج نماید. و عملاً آنها را از قطب جنبش کمونیستی و کارگری دور کند و به بیراهه بکشانند. ثانیاً به هر میزان در پیشبرد این امر توفیق حاصل کند و تناسب قوا را نهایتاً بنفع متحدینش اعم از سوسیال دموکراسی راستها و ناسیونالیستها تغییر دهد موجب خواهد شد در آینده جایگاه برتری میان آنها برای خود دست و پا کند.

ارزیابی تدوین کنندگان بیانیه سیاسی عامدانه تمام تاریخ حزب از شکلگیری تا به امروز را اینگونه با مختصرگویی قضاوت میکند: «اگر چه حزب کمونیست ایران از لحاظ مبانی فکری، برنامه و استراتژی دارای رویکردی رادیکال و پیشرو در برخورد به وضع موجود است و تاریخی از فداکاری و کوشش صمیمانه در راستای تحقق این برنامه و استراتژی را پشت سر خود دارد، حزب کمونیست ایران، به عنوان عضوی از خانواده چپ تحزب یافته ایران، به رغم توسعه و رشد چپ اجتماعی و بلوغ جنبشهای اجتماعی رادیکال در درون جامعه، در حاشیه قرار گرفته است و عملاً منشأ اثر در جامعه ایران نیست.»

این در حالیکه جایگاه نه تنها حزب کمونیست ایران هیچ حزب کمونیستی را نمیشود به این شیوه قضاوت کرد که تدوین کنندگان سند دارند احکام نیش قبر آنرا صادر میکنند. در بررسی جایگاه حکا نیز باید نخست زمینه های اصلی عروج این حزب را بدرست شناساند و مورد ارزیابی قرار داد تا دلایل صعود یا رکود دوران بعدتر را هم بدرست شناخت. ثانیاً نباید ارزیابی از حزب را از موقعیت عینی مبارزاتی طبقه کارگر و اقشار فرودست و کمونیستهای جامعه جدا کرد بلکه باید در هر دوره صعود و رکود آنرا بر متن شرایط آندوره مورد بررسی قرار داد و بدرست شناساند. ثالثاً همه فاکتورهای عینی و ذهنی دخیل که موجب گشت ضد انقلاب با اعمال فضای میلیتاریستی و با چنگ انداختن بر همه حیات اقتصادی جامعه از یکسو و از دیگر سو ایجاد و تشدید هر روزه موانع ذهنی بر سر راه جنبش کمونیستی و کارگری در طول ایندوران گاهی مبارزات جنبش کمونیستی و کارگری و سایر اقشار پیشرو را در موقعیت بیشتر دفاعی و کمتر تعرضی و رو به اعتلای انقلابی قرار دهد مشخص کرد. رابعاً یک ارزیابی واقعبینانه از موقعیت منطقه ای و بین المللی جنبش کمونیستی و کارگری بدست داد آنوقت میتوان دلایل پیشروی و پسرویها را بدرست تشخیص داد و ضمناً توانمندیهای و نارسایی ها و چالشهای درونی و بیرونی نه تنها حزب کمونیست ایران بلکه سایر احزاب و سازمانهای کمونیستی دیگر را نیز مورد ارزیابی واقعبینانه قرار داد نه با متد مکانیکی و بی پایه ذهنیگرایانه که بیانیه سیاسی پیش گرفته است!

در این مصاف اتفاقاً تدوین کنندگان سند تنها نیستند! بخشی از چپهای ایران هر چند ظاهراً نظیر گرایش علیزاده به موضع دشمنی با انقلاب و کمونیستها نیافتاده اند، اما آنها هم وقتی وارد سیاست، تاکتیکها و جزئیات وظایف و تکالیف گذار به انقلاب میشوند نشان میدهند، در بیان واقع خواهان انقلاب از منظر کمونیستی نیستند و از همین حالا چوب لای چرخ آن میگذارند. و دقیقاً نشان میدهند انقلابشان مشروط است. مثلاً بایستی همگانی و متکی به جنبش علی العمومی باشد، با این تعریف خود تازه دارند در مورد چشم انداز آتی انقلاب، تبیین شان رو روشنتر میگویند و به همین اعتبار درک خود از سوسیالیسم را بسیار الکن بیان میکنند.

این در حالیکه احزاب کمونیستی هم که منفعتی مستقل از منافع طبقه کارگر را ندارند، اگر وظایف و تکالیف خود در برابر انقلاب از منظر کمونیستی را بدقیقی پیش ببرند، یقیناً نه تنها بر روی پروسه گذار به انقلاب بلکه بر روی دوران گذار به سوسیالیسم هم تأثیرات بسزائی خواهد داشت. احزاب کمونیستی در حین اینکه وظایف سنگینی در پروسه شکلگیری و فراهم نمودن ملزومات شرایط رو به اعتلای انقلابی دارند، اما نباید با ارزیابیهای ناواقعبینانه نظیر ابراهیم علیزاده از حزب کمونیستی انتظار خارج از ظرفیت و اراده حزب برای ایفاء نقش در رفتن بسوی اعتلای انقلابی را داشت. و وقتی

امر رو به اعتلای انقلابی را نمیشود بدون یک تناسب قوای طبقاتی و سیاسی ایجاد کرد اینبار به این فاز ابراهیم علیزاده افتاد که: «اگر چه حزب کمونیست ایران از لحاظ میانی فکری، برنامه و استراتژی دارای رویکردی رادیکال و پیشرو در برخورد به وضع موجود است و تاریخی از فداکاری و کوشش صمیمانه در راستای تحقق این برنامه و استراتژی را پشت سر خود دارد، حزب کمونیست ایران، به عنوان عضوی از خانواده چپ تحزب یافته ایران، به رغم توسعه و رشد چپ اجتماعی و بلوغ جنبشهای اجتماعی رادیکال در درون جامعه، در حاشیه قرار گرفته است و عملاً منشا اثر در جامعه ایران نیست. به بیان دیگر، تناسبی میان رشد رادیکال جامعه و جنبشهای پیشرو اجتماعی و موقعیت کنونی حزب کمونیست ایران وجود ندارد.»

معنای عملی این ارزیابی هر دمبیلی تدوین کنندگان بیانیه سیاسی جناح راست از جایگاه حزب کمونیست ایران چیزی جز این نیست که ایشان هم مثل مهدی و یارانش میگویند حزب کمونیست ایران تابلویی بیش نیست! اساساً کشف ذهنی سر همبندی شده "عدم تناسب میان رشد رادیکال جامعه و جنبشهای پیشرو... با حزب کمونیست ایران" تنها هجوم به حزب کمونیست ایران نیست بلکه نشانه گرفتن کل کمونیزم است اما فعلاً حزب کمونیست ایران در این مرحله مقدماتی بهترین بهانه است تا در گامهای بعدی این خط و گرایش نیز به زرادخانه جنگ سردی علیه کمونیزم بپیوندد. و گر نه ابراهیم علیزاده میتوانست به روال دهه شصت و هفتاد شمسی صعود و رکود حزب را در مقاطع تاریخی مورد "نقد بیرحمانه!" نه "سکوت‌های معنادار" که با آن بیشتر شناخته شده است، قرار دهد و توقعات از جایگاه حزب را بالا ببرد! انتقاداتی که موقعیت حزب را بدست بشناسد و کمک کند راه را برای کسب موقعیتهای بهتر بدست آورد. بیانیه سیاسی در برخورد نقادانه به موقعیت و جایگاه حزب کمونیست ایران از ادله "عدم تناسب قوا با رشد رادیکال... میان حزب و جامعه" حرکت میکند. اگر حتی درجه ای از حقانیت در آن باشد بدلیل اینکه کل حقایق دیگر را تحریف و کم اهمیت جلو میدهد فاقد ارزش است. چرا که از منظر گرایشی که نمایندگی میکند، میخواد به شیوه مکانیکی و ذهنی کشمکش طبقاتی و سیاسی درون جامعه را کانالیزه کند. این گرایش از همان منطقی که کشمکش ها و تقابل جامعه را مورد ارزیابی قرار میدهد به پدیده تحزب کمونیستی و انقلاب هم می پردازد. با همه وظایف خطیری که احزاب کمونیستی در پروسه رو به اعتلای انقلابی و پا گذاشتن به انقلاب می توانند به دوش بکشند اما دینامیزم انقلاب را حزب بوجود نمیآورد. ابراهیم علیزاده که از کمونیزم رویگردان شده و انقلاب را بر نمیتابد از یکسو از ناتوان بودن حزب کمونیست ایران در پیشبرد رسالت تاریخی آن می نالد و مدعیست "که نتوانسته متناسب بار روند رشد جامعه رادیکال... عمل کند" از دیگر سو از تاثیر "چپ اجتماعی" مورد نظر به وجد آمده که افقش را فرا گرفته است. این در حالیست که انقلاب قانونمندیهای مختص بخود دارند که به صرف اراده احزاب کمونیستی قابل تحقق نیست. احزاب کمونیستی وسیله تامین قدرت سیاسی هستند و بدون شک بسته به میزان نفوذ، اعتبار و جلب توده ها به برنامه خود، میتوانند به عنوان بخشی مهم از سوخت و ساز انقلاب در پروسه گذار به انقلاب و پیروزی آن نقش مهم ایفاء نمایند اما نه به شیوه ذهنی و مکانیکی که بیانیه سیاسی می طلبد!

بخوانید از بیانیه سیاسی که برای توضیح جایگاهی حزب کمونیست ایران چگونه کشف و شهود میکند:

«شاید به دلیل همین موقعیت اجتماعی کومله باشد که در درون حزب کمونیست ایران همواره سه دیدگاه متفاوت به موقعیت این حزب و جایگاه کومله در آن پرداخته‌اند. دیدگاه اول تلاش کرده با غلو گویی، تظاهرگری، برخورد آرمانی، ایدئولوژیک، تهییجی و حماسی موقعیت عینی حزب کمونیست را نادیده بگیرد و از اینرو در برابر اقدامات جدی برای تغییر این موقعیت خود را بی مسئولیت کند. حامیان این دیدگاه با ایده‌آلیزه کردن موقعیت حزالتاب عملاً خود را نیز در قبال موقعیت عینی کومله و مسئولیت اجتماعی که این جریان بر دوش دارد بی وظیفه کرده‌اند و به درست این موقعیت را در تضاد آشکار با غلوگویی و تظاهرگری خود در مورد حزب دانسته‌اند. تضادی که مدافعان این دیدگاه را بیشتر و بیشتر به رویکرد ذهنی‌گرایی در مورد نقش حزب سوق داده است به شکلی که آنها عملگرایی کومله را به عنوان مانعی سر راه کسب مشروعیت برای دیدگاه ذهنی‌گرایانه خود پنداشته‌اند. حامیان این دیدگاه میان رویکرد ایده‌آلیستی و رمانتیک خود از حزب و نقش عینی و اجتماعی کومله دچار تناقض شده‌اند و در عکسالعمل به این تناقض بنیان مشکلات را در عملگرایی و اجتماعی بودن کومله "کشف" کرده‌اند. بدلیل همین تناقض، حامیان این دیدگاه به تدریج خود را با فعالیتهای کومله بیگانه احساس کرده‌اند و با دست آویز "ناسیونالیسم" در مقابل وظایف و پراتیک اجتماعی آن از خود رفع تکلیف کرده و بجای آن بطور افراطی به ایده‌پردازی و غلوگویی در مورد موقعیت حزب پرداخته‌اند. البته بدون اینکه خود عملاً برای ارتقاء فعالیت حزب اقدامی انجام دهند!

دیدگاه دوم، برعکس از کومله تصویر ایده‌آلیستی و رمانتیک ساخته است و تمام مصائب مبارزاتی را در وجود حزب کمونیست ایران خلاصه کرده است. در واقع حامیان این دیدگاه خود را در حمل وظایفی که چپ بودن بر دوش آنها گذاشته است ناتوان و بی‌انگیزه دانسته و این ناتوانی و بی‌انگیزگی را تحت پوشش نقد غیر منصفانه از حزب و ایده‌آلیزه کردن موقعیت کومله پیش برده‌اند. حامیان این نگرش غالباً چنین رویکردی را برای توجیه تغییر ریل فکری خود اتخاذ کرده‌اند.

دیدگاه سوم تلاش کرده است ارزیابی سیاسی و واقع‌بینانه‌ای از موقعیت عینی حزب به دست دهد و موانع واقعی سر راه ارتقاء این موقعیت را دریابد. زادگاه این دیدگاه در واقع سنتها و تجربیات مبارزاتی کومله میباشد که با مبارزات درون

جامعه و چپ اجتماعی عجین شده است و به همین دلیل واقع بینانه و سیاسی تر، و نه صرفاً آرمانگرایانه، به موقعیت حزب و کومله نگر بسته و آنها را به عنوان ابزارهای مبارزاتی، و نه مقدسات، پنداشته‌اند.»

ابراهیم علیزاده "رشد رادیکال جامعه و جنبشهای پیشرو اجتماعی..." را دوباره به شیوه ذهنی از حزب کمونیست ایران که کم و بیش اعضاء و طرفداران حکا نیز در میان آنان فعالند و اتفاقاً عناصر کمونیست این جامعه و جنبشهای پیشرو هم هستند، از هم جدا میکند و و اذعان میدارد تناسبی میان رشد آنها و موقعیت حزب کمونیست ایران وجود ندارد! و از این منظر اینبار به شیوه تماماً ذهنی بسراغ حزب و کومله می‌آید و شروع به کشف و شهود میکند و سه دیدگاه را در حزب مطرح میکند تا جایگاه حزب را با آن توضیح دهد. دیدگاه نخست جناح چپ حکا و کومله اند که در دفاع از افق، برنامه، استراتژی و جنبش و سنتی که کمونیزم علمی را نمایندگی کرده، در برابر جناح راست ایستاده اند و سند از آنها شیطان سازی میکند. دو دیدگاه اخیر در واقع یک افق دارند و ابراهیم علیزاده خود راساً این دو دیدگاه را در کنار هم هدایت میکند، بر علیه کمونیستهای صفوف خویش. از این نظر دو دیدگاه اخیر هدفشان مشترک است جهت حذف کمونیستهای صفوف خود و شیطانسازی از حزب کمونیستی، تنها روششان برای انحلال حزب متفاوت است! دیدگاه دوم میگوید همین کنگره پیش رو انحلال حزب را قطعی نمائیم و حزب کمونیست ایران را به کمونیستها "صاحبان اصلی آن" واگذار کنیم چون موجودیت خارجی ندارد! دیدگاه سوم هم خواهان انحلال حزب است، اما دارد تلاش میکند این پروژه را تدریجاً با از محتوا تهی کردن کمونیزم بگونه ای پیش ببرد که از بدنه جنبش کمونیستی و کارگری برای پیشبرد پروژه اش نیرو بکند.

متأسفانه گرایشات و سنتهایی از گذشته دور در جنبش کمونیستی و کارگری وجود دارند و خواهان "جنبش همه با هم" و "انقلاب همگانی" می‌باشند و در همان کاتاکوری چپ اجتماعی که ابراهیم علیزاده ویژگیهای آنرا بر می‌شمرد و در برابر کمونیستها قرار میدهد، می‌گنجند. طرفداران پر و پا قرص ترم "چپ اجتماعی" هر چند مدعی باشند که دارند در میدان نبرد واقعی برای تغییر تناسب قوا بسیج عمومی میکنند، یا میخواهند قدرتمندانه به جنگ سرنوشت با بورژوازی بروند!... جز خاک پاشیدن به چشم طبقه کارگر و جامعه حاصلی ندارد. گرایشاتی که افق گذار به انقلاب را تغییر داده اند اگر نگوییم دارند در صف چپ بورژوازی علیه کمونیستها و انقلاب پرولتری عمل میکنند، آگاهانه یا نا آگاهانه دارند وظایف و تکالیف دیگری را برای غلبه استراتژی غیر سوسیالیستی و کمونیستی در گذار به انقلاب به انجام می‌رسانند... نمونه چنین رویکردی جناح ابراهیم علیزاده در تشکیلات حزب کمونیست ایران و کومله است، در حرف جریانی سراسری با افق اینترناسیول جهانی و کمونیستی اما در عمل متحد راستهاست.

کما اینکه شاهد آن هستیم سند سیاسی کنفرانس خارج کشور جناح راست هم تصریح کرده: «با وجود اینکه این چپ اجتماعی با موانع عدیده‌ای در پروسه مبارزه مواجه است، اما تأثیر گذاری آن بر روند مبارزه غیر قابل انکار است و میتوان ادعا کرد که تنها امید جامعه امروز ایران برای سرنوشتی رژیم اسلامی و بنیاد نهادن جامعه‌ای آزاد و مرفه، همین چپ اجتماعی است.»

نوشته را با چند پارگراف از مصوبه کنگره حزب کمونیست ایران به پایان می‌برم که در آن مختصراً به بستر تاریخی که تشکیل حزب را ضروری کرد پرداخته تا روشن شود گرایشی که کمر به انحلال حزب کمونیست ایران بسته در بیان واقع هدفش پائین کشیدن پرچم کمونیزم علمی است.

بخوانید از سند مصوبه کنگره موسس حکا:

«حزب کمونیست ایران اینک، پس از دهها سال تفرقه و تشتت در جنبش طبقه کارگر ایران، برای تحقق دورنمایی که مارکس، انگلس و لنین پیشروای پرولتاری جهان قرار داده‌اند، تشکیل شده است. حزب کمونیست ایران برای همان هدفی مبارزه می‌کند که کمونیستهای انقلابی جهان از مانیفست کمونیست تا امروز برای دستیابی به آن قاطعانه جنگیده‌اند. حزب کمونیست ایران، گردانی از ارتش جهانی طبقه کارگر است که پیروزی انقلاب اجتماعی پرولتاریا و ایجاد جامعه نوین سوسیالیستی را هدف و آرمان خود قرار داده است.

اما حزب ما بناگزر چه در جریان پیدایش خود و چه از لحاظ شرایط موجود مبارزه‌اش، مهر اوضاع ویژه جهان امروز را بر خود دارد. واقعیت این است که جنبش کمونیستی جهانی در مبارزه بی‌وقفه خویش سیری یکسره صعودی و بی‌افت و خیز نداشته است. کمونیست‌ها پیروزی‌های متعدد و دستاوردهای پرازشی داشته‌اند، اما شکست‌های سنگین نیز متحمل شده‌اند. تاریخ جنبش کمونیستی جهانی، به ویژه پس از انقلاب اکتر، گویای این واقعیت است که بورژوازی گام به گام تکاپوی ارتجاعی خویش را بر علیه پرولتاری کمونیست در ابعادی جهانی سازمان داده است.

امروز در سراسر جهان سرمایه‌داری، کلیه دول، احزاب، نیروها و نهادهای اجتماعی و سیاسی مدافع نظم کهنه، در حزب واحد اعلام نشده‌ای بر علیه کمونیسم متحد شده‌اند. دهها سال است که در جهان سرمایه‌داری، از کشورهای امپریالیست آمریکا و اروپای غربی، تا مستعمرات تازه استقلال یافته آفریقا، از آمریکای لاتین تا آسیای جنوب شرقی، از جوامع پارلمانی اروپای غربی تا سیاه‌ترین دیکتاتورهای بورژوایی در ایران و آرژانتین و آفریقای جنوبی و فیلیپین، بورژوازی

ابزار دولتی سرکوب طبقاتی را اساساً علیه کمونیسم و کمونیست‌ها تکمیل می‌کند و آماده می‌سازد. تبلیغات بورژوازی بر علیه طبقه کارگر اساساً تبلیغاتی ضدکمونیستی است، سرکوب کمونیسم و احزاب کمونیست اولین ماده هر قانون ضدکارگری و ضددمکراتیک را تشکیل می‌دهد، زندان‌ها اساساً برای به اسارت کشیدن کارگران و انقلابیون کمونیست ساخته و مجهز می‌شوند، شکنجه‌گاه‌ها و جوخه‌های اعدام قبل از هر چیز برای به خون کشیدن کمونیست‌ها برپا شده‌اند، ارتش‌ها، شبکه‌های جاسوسی مخفی و علنی، دستجات تروریستی دست راستی، احزاب باند سیاهی، دستگاه رسمی مذهب و صداها و هزاران نهاد و مؤسسه اجتماعی مدافع مالکیت خصوصی بورژوازی همه و همه به مقابله با کمونیست‌ها و درهم کوبیدن خیزش کمونیستی بخش‌های مختلف طبقه کارگر جهانی متمرکز شده‌اند. امروز، در شرایطی که طبقه کارگر از ارگان سازماندهی مبارزه کمونیستی خود در مقیاس جهانی یعنی بین‌الملل کمونیستی محروم است، ضدیت با کمونیسم به پلاتفرم بین‌المللی وحدت بورژوازی بدل شده است و ماشین جنگی بورژوازی جهانی بر علیه کمونیسم، متکی بر پشتوانه اقتصادی سرمایه‌داری عصر امپریالیسم، سازمان یافته و به حرکت درآمده است."

پایان

منابع:

1. مانیفیست کمونیست (مارکس و انگلس)
2. در نقد برنامه گوتا (مارکس)
3. امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه داری (لنین)
4. در نقد رمانتیکسم اقتصادی (لنین)
5. انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد (لنین)
6. انقلاب روسیه (لنین)
7. بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم (لنین)
8. انقلاب روسیه (رزا لوکزامبورگ)
9. رفرم اجتماعی یا انقلاب؟ (رزا لوکزامبورگ)
10. تاریخ روسیه شوروی (ادوارد اچ کار)
11. سرمایه مالی (رودلف هیلفردینگ)
12. دیکتاتوری پرولتاریا (کائوتسکی)
13. ثروت ملل (آدام اسمیت)
14. سرمایه داری در عصر جهانی شدن (سمیر امین)
15. اروپامداری (سمیر امین)
16. مجموعه مقالات اقتصادی از سمیر امین در نشریه «نقد اقتصاد سیاسی»
17. نوشته هایی از ایمیل دورکیم پیرامون تقسیم کار
18. پیش نویس برنامه حکا و اسناد مصوبه کنگره موسس حزب کمونیست ایران و چندین کنگره دیگر
19. فایل‌های سلسله مصاحبه ابراهیم عزیزاده پیرامون «حزب کمونیست ایران، ناکامی‌ها، دستاوردها و چالش‌ها» و کومله از نگاه ابراهیم عزیزاده با رادیو کردانه و چند فایل درون تشکیلاتی و برون تشکیلاتی پیرامون "انقلاب و رفرم" و "تاریخ چپ ایران در صد سال گذشته!"